

# اندیشه‌های متی

برتولت برشت

بهرام حبیبی

کتاب «المدیسه‌های مشی» با استفاده از ترجمه انگلیسی متن چینی، به آلمانی ترجمه شده است. این کتاب در شمار آثار فرهنگ عتیق چین نمی‌آید. هر چند که قسمتهای اصلی آن به مودی منسوب است. پس از این که مکتب مودی توسط پیروان کفوحیوی بکسره از میدان به در رانده شد باز از قرن گذشته رواج و رونقی گرفت چون که بعضی از عناصر آن به پاره‌ای از جریانات فلسفی غرب شباهت داشت و جدید و تازه می‌نمود. فصل «درباره موسیقی» و فصل «در رفتار و کردار» در اصل کتاب، هر چند که به همان قدمت است، ولی از مودی نیست. باز برخی دیگر از فصل‌های آن در زمانهای جدیدتر تألیف شده ولی در متن چینی آن نیز به همان شیوه قدیم انشاء شده است. از نظر نگاه دقیق علمی قبول چنین کتابی سی‌ایراد نیست. ولی خواننده‌ای که کمتر به اصالت متن و بیشتر به محتوی آن توجه دارد، با وجود سلیقه خاصی که در انتخاب مطلب به کار رفته از خواندنش بهره‌مند می‌شود. به خصوص وارد کردن مقداری افکار جدید و جانشین کردن تمثیل‌های جالب از تاریخ معاصر در متن اندیشه‌های فیلسوف باستانی چین (توسط برشت) برای خواننده خالی از لذت نیست.

# اندیشه‌های متی

ترجمه: بهرام حبیبی



انتشارات تیر

۲۵۳۵

## اندیشه‌های متی

بر توت برشت  
ترجمه: بهرام حبیبی

## انتشارات تیر

تهران، میدان‌کندی، اول خیابان ناج، تلفن ۹۳۸۱۸۹

چاپ دوم چاپخانه افست مروی، تهران

حق چاپ محفوظ است

شماره ثبت‌کتابخانه ملی ۲۲۲ به تاریخ ۲۵۳۵۳۱۵

## گفتگویی از کشور سو<sup>۱</sup>

کین-یه<sup>۲</sup> از محاکمه‌ای که درسو دیده بود برای کو<sup>۳</sup> تعریف می-

کرد:

زارعی به شهر آمده بود تا در کارخانه‌ای کاری به دست آورد. خانواده‌ای که پسرش در سفر بود و در نتیجه اطاقی خالی داشت او را پذیرفت. زارع هم قول داد که به وقت بازگشت پسر اطاق را خالی کند. اما او پس از بازگشت پسر از خانه بیرون نرفت چون که یافتن اطاق دیگری مشکل بود. سرایدار ساختمان از این مرد به دادگاه شکایت کرد. رای دادگاه - که حکمی معمولی نبود - سرایدارخانه را موظف می کرد که مسکنی برای زارع پیدا کند و قول داد که خود نیز در این راه کمک کند. کین-یه رای دادگاه را که تشخیص داده بود تخلیه اطاقی به معنی اسباب کشی به اطاق دیگری است، تحسین می کرد. کو می گفت: چه خوب بود اگر واقعاً چنین می بود. در این صورت کشوری آن طور که اندیشمندان قدیم خواسته‌اند می داشتیم. ولی من می دانم در سو بسیاری از کارها را

---

۱- Su

۲- Kin-Jeh

۳- Ko

نمی‌شود آن‌طور که اندیشمندان قدیم خواسته‌اند انجام داد. بنابراین داستان‌تورا هم باور نمی‌کنم. در نظر بگیر اگر خواسته باشند همه دعاها را به این سبک فیصله دهند اوضاع به چه صورت در می‌آید. کین-یه در جواب می‌گفت: ظاهراً رویه‌شان همین است و شاید هم اوضاعی که تو می‌پنداری، حاصل شود. خوب، بعد چه؟ کو می‌گفت: این داستان را باور ندارم. کین می‌گفت: من دیده‌ام. کو با سرسختی جواب می‌داد: در این صورت گولت زده‌اند. فقط چون تو حاضر بودی چنین رای‌ی داده‌اند. کین می‌گفت: حتی اگر فقط یک بار و آن هم به خاطر من بوده باشد، باز هم یافتن چنین رای عاقلانه‌ای بسیار مهم است. مثلاً اگر بگویند در فلان جا مردی است که سریع‌تر از همه دونده‌ها می‌دود ولی فقط در صورتی که تو هم ناظر باشی، می‌توان ارزش چنین کار بزرگی را نادیده گرفت؟

### تمثیل می-ین-له<sup>۱</sup> از صعود به کوه‌های بلند

پس از این که کارگران و رعیت‌های فقیر بسا کمک می-ین-له قدرت را به دست گرفتند، نتوانستند تمام نقشه‌هایشان را به یک بار عملی کنند. ظاهراً پیشرفت آنها کند شده بود. حتی گاه مجبور می‌شدند چند قدمی هم به عقب برگردند. تحمل این وضع برای خیلی‌ها که از دور ناظر بودند، دشوار بود. هر بار که کارگران به رهبری انجمن می-ین-له بسا شکستی روبرو می‌شدند و یا برای جلوگیری از شکستی برنامه‌ای را کنار می‌گذاشتند، ناظران فریاد می‌کشیدند که کارگران به اعتقادات خود خیانت می‌کنند و انجمن اوضاع را به حال سابق رها کرده است. این‌ها، کار انقلاب را عملی یک باره می‌پنداشتند؛ مثل پرش از پرتگاه صخره‌ای که یا می‌شود و یا نمی‌شود و اگر نشد جان مرد بر سر آن می‌رود. می-ین-له

می گفت: مردی را در نظر بگیریم که می خواهد به کوه بسیار بلند تندشیبی که ناشناخته است صعود کند. فرض کنیم که این آدم پس از تحمل مشکلات و خطرات زیاد، موفق می شود به مراتب بالاتر از پیشروان این کار، برود ولی هنوز به قله دست نیافته است. حال در وضعی قرار دارد که پیشروی بیشتر در جهت انتخاب شده، نه تنها مشکل و خطرناک می نماید بلکه مطلقاً غیرممکن است. اینک باید برگردد، به پائین بیاید و راههای نوی بیابد. هرچند ممکن است این کار کسل کننده باشد ولی به هر جهت دست یافتن به قله را ممکن می کند. بازگشت از ارتفاعی که تاکنون پای بشری به آن نرسیده است و رهرو فرضی ما در آن قرار دارد، مشکلات و خطرات بیشتری به همراه دارد تا صعود به آن. امکان لغزش پا در بازگشت بیش از صعود است، چه دیدن جایی که پا بر آن می نهند آسان نیست. در بازگشت، شوق توان بخش دست یافتن به قله، خاموش می شود. باید به طناب متوسل شوند و ساعت ها صرف کنند تا جای اتصال مطمئنی در صخره بکنند. باید به آهستگی لاک پشت حرکت کنند و متصل به سمت پائین بیایند و از هدف دورتر شوند، بی آن که در بازگشت مشقت بار و خطرناک، راهی امیدبخش دیده شود تا از آن سریع تر و مستقیم تر به جلو و به سوی هدف روند و به قله دست یابند. آیا طبیعی نیست اگر فرض کنیم که در این رهنورد - هرچند که به ارتفاع بی نظیری رسیده است - لحظه های یأس و تردید به وجود می آید؟ بی شک شنیدن صدای ناظرانی که از فاصله دور و بی خطر، با دوربین، بازگشت خطرناک را مشاهده می کنند، تکرار و شدت حمله لحظه های تردید را بیشتر می کند. این بازگشت را نمی توان «ترمز در میان راه» نامید. زیرا که شرط ترمز کردن وجود ماشین از پیش محاسبه شده و آزموده ایست بر روی جاده ای که قبلاً ساخته و آماده شده است. ولی در این جا نه ماشین است و نه راه. در این جا هیچ چیز نیست که از پیش امتحان شده باشد.

از سمت پائین صداهایی که از دل خنک ناظران برمی‌خیزد، شنیده می‌شود. عده‌ای شادی خود را از این وضع اسفناک آشکارا بیان می‌کنند و می‌گویند: همین حالا پرت می‌شود، چشمش کور، این دیوانگی‌ها یعنی چه؟! دیگران می‌کوشند شادی خود را از مصیبت او پنهان کنند و به شیوه **گولولو\* یهودا**، چشم‌ها را با افسردگی تاب می‌دهند و شکوه می‌کنند که: متأسفانه آن‌چه ما با ترس و لرز احتمال می‌دادیم به حقیقت پیوست. مگر ما نبودیم که تمام عمرمان را صرف تهیه نقشه صحیحی برای محو این کوه نمودیم. مگر ما پیشنهاد نکردیم که صعود به قله را بگذارند تا نقشه ما کامل شود. در آن زمان ما با حرارت تمام در مخالفت با این راه می‌کوشیدیم - که حالا این دیوانه‌هم از آن برمی‌گردد - (ببینید! ببینید! برمی‌گردد، پائین می‌آید. ساعتها زحمت می‌کشد تا چند نوك پا به عقب برگردد. و آن وقت که ما عالمانه در طلب اندازه‌ها و دقایق کار بودیم چه فحش‌های شنیعی که به ما نداد.) آن زمان که ما با حرارت گمراهان را محکوم می‌کردیم و مردم را از همراهی و مساعدت با آنها برحذر می‌داشتیم منحصرأ به عشق نقشه بزرگ صعود به قله کوه بود و هدفی جز حفظ اعتبار نقشه بزرگ نداشتیم.

خوشبختانه صدای این دوستان بسه اصطلاح حقیقی راه صعود، به گوش رهنورد تمثیل ما نمی‌رسد. اگر می‌رسید حالش بهم می‌خورد. می‌گویند تهوع برای سلامت فکر و استواری قدم خوب نیست، به خصوص در اوج بلندیها.

## فکر کردن

متی<sup>۱</sup> به شاگردان آموخت: فکر کردن، رفتار و رابطه انسان است

---

\* Golowlew شخص اصلی زمان بود و شکا، یهودای کوچک، نوشته سالتیکیف  
شچدرین.



با انسانها و کمتر به سایر پدیده‌های طبیعت می‌پردازد. زیرا انسان همیشه از طریق بیراهه‌ای که به سوی انسان‌های دیگر می‌گشاید به طبیعت می‌رسد. بنابراین، باید در برخورد با هر اندیشه‌ای انسان‌هایی را در نظر آورد که فکر از آنها سرچشمه گرفته و به آنها متوجه شده است. تنها در این صورت است که قدرت تأثیر اندیشه‌ها معلوم می‌گردد.

## ایام ناگوار

متی داستانی خواند به شرح زیر: مرد مبارزی وظیفه‌ای به عهده گرفته بود که به ناچار به مرگ او می‌انجامید. در راه به سختی قامت خود را راست نگه می‌داشت. همراه او پرسید: می‌ترسی؟ مرد گفت: بله، می‌ترسم. - پس اگر می‌ترسی چرا بر نمی‌گردی؟ مرد جواب داد: ترس من مربوط به ضعف من است ولی مرگم به اجتماع مربوط است.

متی گفت: چه زمانه بدی است که انسان نباید به ترس خود تسلیم شود. اما یکاش مردان بسیاری به راه بیافتند برای اجتماعی که در آن کوششی که برای سعادت خود می‌کنیم در عین حال به سود جامعه باشد.

## درباره سازش، یا شراب و آب را از دو ظرف خوردن

می-ین-له درباره سازش می‌گفت: سازش کردن اغلب لازم است. بسیاری از مردم سازش را آب در شراب کردن می‌دانند و می‌گویند مگر شراب ناب بی‌آب گوارا نیست؟ یا این که مگر شراب موجود کفاف تشنگی را نمی‌کند؟ ولی نظر من در باره سازش چیز دیگری است. اگر لازم شد من شراب و آب را از دو گیلاس می‌نوشم، و گرنه بسیار مشکل می‌توان شراب را از آبی که در آن ریخته‌ایم، جدا کرد.

## درباره روشنفکرها

کار روشنفکر این است که به یاری فکر خود نان بخورد. اما این فکر در زمانه ما وقتی شکم روشنفکر را آبادتر می‌کند که نقشه‌های مضر برای مردم ترتیب دهد. به همین علت منی منی گفتم: جهد آنها نگرانم می‌کند.

## در گردش حالها

منی-ین-له منی گفتم: در واقع جمله‌هایی چون «باران خوب است» یا «باران بد است» خیلی کوتاه‌اند. اگر بارانی که بذر جوان می‌خواهد تا نخشکد، زیاد ریزش کند، بذر خفه می‌شود. مثال دیگر: اگر صفحه حساس عکاسی را زیاد نور دهند اول خاکستری و بعد سیاه می‌شود. حال اگر نور بیشتری به آن بتابد باز خاکستری می‌شود. بنابراین جمله‌ای مانند «نور صفحه حساس عکاسی را سیاه می‌کند» غلط است.

## اصل کا-مه<sup>۱</sup> در تابعیت ذهن آگاه

منی منی گفتم: به قول کا-مه ذهن آگاه انسان تابع وضع تولید مایحتاج زندگی است. او انکار می‌کند که انسان بتواند ذهن خود را از تبعیت وضع اقتصادی، آزاد نگهدارد. او عقیده دارد، همان قدر که زندگی روزمره مردم تابع اقتصادیات است ذهن آنها نیز متأثر از وضع اقتصادی است. چنین برداشتی در وهله اول مصیبت‌بار جلوه می‌کند. اما باد آوری این نکته که تمام آثار بزرگ با وجود این تبعیت ساخته شده

و پس از اعتراف به صحت این اصل نیز از اهمیت دست‌آوردهای بشر کاسته نگردیده است، وضع را دوباره به حال عادی برمی‌گرداند. از این گذشته سرنوشت این اصل است که روزی اهمیت خود را از دست بدهد، هرچند که شهرتش ماندگار باشد. علت برپا داشتن اصل مذکور این بود که اندیشه‌های رایج زمان را به‌عنوان افکار طبقه حاکم برملا کنند، تا ارزش آنها محدود شود. زمانی که فرمانروایانی در کار نباشند و آنگاه اکثر مردم دنیا فشار تبعیت از اقتصادیات را حس نکنند، دیگر اصل کا-مه کسی را مکدر نخواهد کرد.

### کاربرد ابلهانه مغزهای بزرگ

نویسنده‌ای به نام فه-هو-وانگ<sup>۱</sup> به متی گفت: چرا روشنفکرها دور از صف مبارزه شما ایستاده‌اند و عاقلترین مغزها اندیشه‌های شما را غلط می‌دانند. متی در پاسخ گفت: مغزهای بزرگ را می‌شود بسیار ابلهانه به کار برد. این کاری است که هم قدرتمندان و هم دارندگان مغزهای بزرگ می‌کنند. در واقع برای برپا داشتن احمقانه‌ترین و سست‌ترین ادعاها یا نظام‌ها، فکرهای قوی را اجاره می‌کنند. کوشش مغزهای اندیشمند برای یافتن حقیقت نیست. اینها سعی دارند که راهی برای بهره‌کشی از ناحق بیابند. اینها در پی رضایت خاطر خود نیستند. شکم که راضی شد برایشان کافی است.

### دشمنی روشنفکرها (آنتی‌تو)

فه-هو-وانگ پرسید: چرا روشنفکرها با انقلاب مخالفند. متی

---

۱- Fe-hu-wang

گفت: برای این که آنها در این باره با شکم خود مشورت می کنند نه با فکر خود. می ترسند که ما مزاحم کار اصلی آنها شویم، که انباشتن شکم است. به این ترتیب که مجبورشان کنیم انبارهای توشه و اندیشه ما را پر کنند. به عقیده آنها الزاماً یکی مانع دیگری می شود. آنها در نظامی زندگی می کنند که کمبود به وجود می آورد. کمیابی را خود به وجود می آورند و از کمبود می ترسند. آنها می بینند که زندگی خوب برای عده محدودی ممکن است ولی نمی دانند که زندگی خوب این عده کم در این نظام غلط، با زندگی بد عده زیادی تهیه می شود. نظام موجود را چیزی طبیعی می دانند و می پندارند که از آن گریزی نیست. می گویند چطور از جوانه گلی شکفته شود که در بطن آن نیست. و فراموش می کنند که پس از گل میوه می آید که چیز دیگری است و در عین حال طبیعی است.

## در احوال جنایتکارها

کین-یه علاقه خاصی به جنایتکاران معمولی مثل دزدان، سارقان مسلح، جعل کننده ها و چاقو کشان نشان می داد. می گفت اینها عرف را زیر پا می گذارند، منتهی نه با استدلالی که اندیشمندان مبارزه، برای شکستن عرف پیشنهاد کرده اند. ولی محرك آنها همان است. برای این که مردم گرسنه اند و با زور می توان منافع به دست آورد. می توان گفت که آنها برای حفظ منافع خود به منافع دیگران تجاوز می کنند. ولی بهر حال قانونی را زیر پا می گذارند که بد است.

مردم، اشراری از این قبیل را دوست دارند. کتابهای زیادی در تحسین آنها نوشته اند. اینها راه حلی برای مسئله مشکل زمان نمی دانند ولی خواستار آنند. منفردند، با این همه به ظاهر پنداشته می شود که با اجتماع، یعنی با بقیه مردم ضدیت دارند. ولی در اصل، سروکار آنها با

عده معدودی است. منتهی این عده توانسته‌اند خود را در قالب تمام اجتماع نشان دهند. خطرناک‌تر از این نوع جنایتکاران کسانی هستند که اینها در کمینشان نشسته‌اند و آنها هم در تعقیب اینها می‌کوشند. زیرا که جنایتکارهای اخیر دسته‌جمعی به کار می‌روند و اعمالشان را شرعی می‌نامند. جنایتکاران کوچک اعتقاد بر این را که شایسته است انسان از منافع خود چشم‌پوشد، از دست داده‌اند. چنین برداشتی در زمان ماکه فداکاری به معنی خودکشی است و مردم را به‌زور وادار می‌کنند از منافع خود چشم‌پوشند، نشان عقل سالم است. به هر حال اینها به مراتب عاقل‌تر از کسانی هستند که حتی زندان‌بان خود را صالح و بی‌غرض می‌دانند.

حق نیست که در زمانه ما کسی نفع پرستی را لعن کند مگر این که مصمم باشد شرایطی فراهم کند که در آن چشم‌پوشی از منافع شخصی برای خود شخص عمل مفیدی باشد. جنایتکارهای کوچک فقط رسم بازی نفع‌پرستان را به هم می‌زنند. ولی همین رسم بازی است که بیش از هر چیز مستحق لعن و نفرین است.

### توجه به دیدگاه

کا- مه می‌گفت: اگر کوشش کرم ابریشم در تنیدن تار به این منظور باشد که زندگی کرمی خود را ادامه دهد، باید گفت که ذاتاً حمال است.

### در گردش احوال

در میان انبوه مردم، فکر افراد تغییر می‌کند. سیاستمداری به نام

سی-یه<sup>۱</sup> متوجه این نکته شده بود که هرگاه شنوندگانش به تعداد زیاد جمع می‌شدند، حرفهای او به تمامی با آن چه در منزل قصد گفتن کرده بود، فرق می‌کرد. فیلسوفی به نام مین<sup>۲</sup> علت این حالت را عملی درونی می‌دانست و یادآور می‌شد که تپش قلبی که در آغاز به سخنرانها دست می‌دهد به همین علت است. همین‌طور است که متهم اغلب به زحمت از افکار قاضی‌ها فاصله می‌گیرد. و اگر موفق به این کار نشود مثل این است که خود با آنها همدست شده است. فقط به این علت که قاضی‌ها تعدادشان زیاد است (یا ظاهراً نماینده عده زیادی هستند).

معمولاً خطر پس از فرار هم تهدید می‌کند.

### تمثیل فان-تسه<sup>۳</sup>

نویسنده‌ای به نام فان-تسه و همکارش به مراسم تدفین شخصی رفته بودند. همکار نویسنده که از ماتمزدگی قبر مشمئز شده بسود و از این که دیگر نمی‌توانست با شخص مرده صحبت کند در اندوه فرو رفت و چنین گفت: من هم چون تو به وجود خدایان اعتقاد ندارم. ولی مگر نمی‌شود در جایی از عالم نیرویی ربانی بر جهان مسلط باشد؟ به نظر من چنین تصویری عبث نیست. فان-تسه بلافاصله و با لحنی نیشدار جواب داد: مگر نمی‌شود که در شهر پین-چا<sup>۴</sup> در چهارمین خانه کوچه فوکسین<sup>۵</sup> شخصی به نام آقای لو<sup>۶</sup> زندگی کند؟ به نظر من چنین تصویری عبث نیست.

---

۱- Si - yeh      ۲- Min      ۳- Fan - tse  
 ۴- Pin - Tschau      ۵- Füchsinnen      ۶- Lu

## حرفهای تبلیغاتچی

پس از این که تبلیغاتچی اعلام کرد «منافع عمومی مقدم بر منافع شخصی است» بسیاری از مردم تصور کردند عصر جدیدی آغاز شده است. این حرف را می‌شود این طور هم زد که: همان توده مردم تصور کردند که عصر جدیدی آغاز شده است. چون که مردم شعار بالا را این طور تعبیر کردند که منافع عمومی همان منافع توده مردم است که قرار شده از این پس، بر منافع عده معدودی مقدم شود. و به این ترتیب این جمله ظاهر شکوه‌مندی به خود گرفت. عقیده عموم بر این بود که تبلیغاتچی به زحمت خواهد توانست حرف خود را عملی کند و به آن آبرو و اعتباری دهد. ولی به زودی معلوم شد که زحمت چندان زیادی هم به گردن نگرفته است. به این ترتیب که این آدم، معدودی ثروتمند را موظف نمی‌کرد که به تنهایی یا به نسبت بیشتری منافع اکثریت را بر منافع خود مقدم بدانند بلکه درست از توده مردم می‌خواست که فرد فردشان منافع عمومی را بر مداخل خود مقدم بدانند. کارگر موظف شد برای عموم جاده بسازد و مزد کافی نگیرد. کشاورز کم بضاعت مکلف شد برای عموم گوشت تولید کند و با بهای کم بفروشد و از این قبیل. حالا شعار معروف از شکوه افتاد. معلوم شد که جامعه در وضعی است که فقط از کسی انتظار بهره واقعی می‌رفت که به دیگران آسیب برساند. و هر چه تعداد آسیب دیدگان بیشتر می‌شد ثمربخشی شخص هم بالا می‌رفت. هر قدر کارخانه بزرگتر بود پول بیشتری هم به جیب صاحبش می‌ریخت.

\* \* \*

متی توصیه می‌کرد: فضا را همان نحوه وجود ماده بدانند.

### تعریف تفکر

متی می‌گفت: تفکر کاری است که در پی مشکلات و پیش از عمل صورت می‌گیرد.

### درباره فیلسوفها

روا پرسید: آیا از کتابها سخن خواهی گفت؛ آیا فلسفه نتیجه تفکر است و در کتابها نوشته شده؟ متی جواب داد: نه، توجه ما به فلسفه نیست. می‌خواهیم از تفکر علمی صحبت کنیم و این کاری است که در عمل اشخاص دیده می‌شود. ببینیم نظر مردم چیست؟ مردم می‌گویند: این با آن کس فیلسوف هستند، فلانی مثل یک فیلسوف از دنیا رفت، او با زنش مثل فیلسوفها حرف می‌زند، رفتار فلانی در مقابل میهنش مثل فیلسوفها است. رو گفت: گاه مردم می‌گویند فلان شخص مثل فیلسوفها مهمالات می‌بافد، سخنش روشن نیست، به چیزهای غریب و بعید فکر می‌کند، تنبل است. متی پرسید: آیا اینها نزد مردم محترمند؟ رو گفت: نه، مردم از اینها با تحقیر یاد می‌کنند. متی گفت: خوب، پس ما هم آنها را محترم نمی‌داریم. اما باز گردیم به سراغ گروه دیگر که مقبول مردمند. فرق این گروه با فیلسوفها در این است که تفکرشان به عمل درمی‌آید و کار سودمندی را



ممکن می‌کند.

## در باره غریبه‌های نامطلوب

متی می‌گفت: خاقانی به اسم مینگ<sup>۱</sup> با تحمل مخارج سنگین هزاران صاحب هنر بیگانه را به کشور خود آورد. اینها درصنایعی استاد بودند که در سرزمین اوشناخته نبود. همه از وجود این میهمانها خرسند بودند. نظام مملکت هم طوری بود که فقط هنرمند از نتیجه کار خود برخوردار نمی‌شد بلکه به ثروت دیگران هم می‌افزود.

در زمانه ما غریبه‌ها را بیرون می‌کنند. و غریبه به کسی می‌گویند که اجدادش زمانی خارج از حدود کشور زیسته باشند. این کار را چنان می‌کنند که گویی می‌خواهند تا ممکن است عده زیادی را برانند نه عده کمی را.

به نظر من شکایت این رانده‌شدگان به حق نیست. چه آنها بی‌چون-وچرا وارد میدان رقابت نامتناسبی شدند. آنها از این رقابت بهره‌مند بودند زیرا مهارتشان در کارها بیش از مردم بومی بود. بیرون راندن آنها نیز بر اساس رنگ مویشان نوعی رقابت است با حربه نامساوی.

ولی من، این سرزمین را متهم می‌کنم. گیرم این غریبه‌ها بیشتر ضرر زدند و حاصل و ثمرشان برای کشور کمتر بود. خوب، مگر در این مملکت هر که دستش رسید بیش از ثمری که آورد، آسیب نرساند؟ این همان کشوری است که در آن عقل، پستی را به خدمت می‌گیرد و پستی است که بار و بهره می‌آورد. اگر بی‌آسیب دیگران از عقل منافی به دست می‌آمد و اگر بر پستی جایزه‌ها نمی‌گذاشتند و خیرخواهی عقوبت نمی‌دید، آن وقت لازم نبود مردم خردمند را برانند. آن وقت در نگهداری آنها

---

۱ - Ming

می کوشیدند.

## متی و نقل داستان اشوار

کسی از متی پرسید: می گویند تو داستان اشوار را با شوق خاصی تعریف می کنی و در این حال دیده می شود که چه طور زور و حيله گری این قبیل مردم تو را به وجود می آورد. آیا راست می گویند؟ متی در دفاع از خود چنین گفت: من از فریب و قدرت لذت می برم حال که شما کشوری دارید که مردم پر زور و پر ذکاوت می توانند راه به شرارت ببرند، ناچار من هم باید جایی که زور و حيله صرف حقه بازی می شود از آنها لذت ببرم. اینک اصلاح رفتار من در دست شما است ولی نمی خواهم از لذت خود محروم شوم.

## علاقه تحصیل کرده ها به انقلاب

ف.ه.ه.وانگک پرسید: صرف نظر از علاقه های کلی، تحصیل کرده ها چه نفعی از انقلاب می برند؟ متی در جواب گفت: برای مثال پزشکها را در نظر بگیریم. همه می دانیم که تعداد پزشکان برای این که درآمد همه شان خوب باشد زیاد است. اما این تعداد برای این که معالجه به خوبی صورت گیرد کم است. بسیاری از پزشکها اغلب بیکارند. اما همین ها مجبور بودند کار تحصیل خود را در چند سال فشرده کنند و با عجله و سطحی به پایان برسانند. درآمد پزشکهایی که از همه بیشتر مریض دارند از سایرین کمتر است، چون اکثر مریضها فقیرند. مردم فقیر بیشتر بیمار و کمتر معالجه می شوند. پزشکهای آنها وقت ندارند دانش خود را تکمیل کنند. آن قدر گرفتار روش های ناصحیح هستند که به آموختن روش های بهتر

نمی‌رسند. در مورد مصرف دارو، تصمیم اصلی را فروشندگان آن می‌گیرند. داروهایی که اغلب تجویز می‌شود مؤثرترین آنها نیست. گران‌ترین آنها است. بدن از همه این‌ها از پزشکها کاری برای جلوگیری از بیماریها ساخته نیست. نفوذ پزشکها بردستگاه دولت تا جایی است که کاری به نفع بهره‌کشان صورت گیرد. گاه این کار با تدبیرهایی انجام می‌شود که برای مردم مفید است. ولی تدبیرهای دیگر به همان اندازه و گاه بیشتر به ضرر مردم تمام می‌شود.

پزشکها می‌گویند همه مریضها برای ما یکسانند. بیماری که زیر دست طبیب می‌رود موجودیست عاری از واقعیت زندگی، کالبدی است بی‌اشتغال و فاقد گذشته و آینده معین. کسی توجهی به علت‌های مرض ندارد. در بهترین وضع، خود بیماری که نتیجه اوضاع بیمارکننده است معالجه می‌شود. موقعیت پزشک به بهترین وجهی درجنگ روشن می‌شود. اینها نمی‌توانند کاری برای جلوگیری از جنگها بکنند. فقط می‌توانند اعضای متلاشی شده را باز بهم وصل کنند. و در شهرهای ما، همیشه جنگ درگیر است.

## بهره‌کشی از زمین و بهره‌کشی از انسان

می‌بین. له می‌گفت: در زمانهای قدیم آدم می‌بایست برای بهره‌برداری از زمین، خود و دیگران را به کار می‌گرفت. امروزه بهره‌گرفتن از زمین آسان‌تر شده است. به این معنی که چنین آدمی امروز زمین را به کار می‌گیرد تا از انسانهای دیگر بهره‌کشی کند.

پایان دادن به استثمار بشر بستگی به این دارد که با چه سهولتی بهره‌کشی از زمین ممکن است. اگر بهره‌کشی از انسان در زمانی که هنوز بهره‌برداری از زمین بسیار مشکل بود قطع می‌شد، گرسنگی و مرگ در

پی داشت. امروزه اگر استثمار انسان موقوف نشود گرسنگی و مرگ حاصل می‌شود. صاحبان ابزار کار و اجیر کنندگان مردمان، برای ادامه استثمار مردم، می‌خواهند حتی بهره‌کشی از زمین را محدود کنند. کسانی که می‌گویند: اگر بهره‌کشی از انسان تعطیل‌پذیر بود تا به امروز معمول نمی‌ماند، اشتباه می‌کنند. تحمل استثمار همیشه جانفرسا بوده ولی برانداختن آن همیشه ممکن نبوده است.

### به آنچه در قدرت ما است عمل کنیم و سهم طبیعت را به خودش واگذاریم

در کشور تسن<sup>۱</sup>، جنگی پر آشوب بین گروه‌های زیادی درگیر بود. می‌بین-له با کارگران همراه شد، چون فکر می‌کرد که تنها این گروه است که می‌تواند به کشور کمک کند. اینها قادر بودند بزرگترین تلاشها را در کار کنند و کار آنها بیش از همه به سایر مردم فایده می‌رساند. می-گفت: اگر فقط کشاورزها تلاش خود را دوبرابر کنند فقط کمی بیش از پیش حاصل خواهند برد. اما اگر گاو آهن به اندازه کافی تهیه شود نتیجه زیادی به دست می‌آید. باید دانست که در آن زمان دو نوع خیش در کار بود. یکی به شیوه قدیم از چوب بود و نوع دیگر را در کارخانه‌های بزرگی که متعلق به صاحبانی قدرتمند بود، از آهن می‌ساختند. اما تعداد خیش-های آهنی نسبتاً کم بود و قیمتشان زیاد و صرفه در این بود که آنها را به اسب ببندند و در کشتزارهای بزرگ به کار گیرند. اما خیش‌های چوبی را کشاورزان خود می‌ساختند و خود می‌کشیدند و خاک از آن شکاف کم-عمقی برمی‌داشت. این خیش‌ها را کشاورزان فقیر به کار می‌گرفتند. کشتزار اینها به قدری کوچک بود که معاش خانواده تأمین نمی‌شد، اغلب

۱- Tsen

مجبور بودند در کشتزارهای بزرگ مزدور شوند. بسیاری از رعیت زادگان به شهرها می آمدند و در کارخانه های فلزکاری و کارگاههای دیگر دنبال کار می گشتند. اما شهرها فقط جزیی از مردمی را که ده بی معاش گذاشته بود، سیرمی کرد. خیش های آهنی خواستار زیادی نداشت یکی به این علت که تعداد مزرعه های بزرگ کم بود. و دیگر این که صاحبان صنایع قیمت آنها را بالا نگه میداشتند. اینها منافع خود را با فروش بیشتر خیش زیاد نمی کردند بلکه بیشتر به کارگران فشار می آوردند و از حق آنها می زدند. هجوم رعیت زاده های فقیر به شهرها باعث شده بود که کارگر، ارزان و فراوان به دست آید. فقر و تنگدستی کوبنده ای بر زندگی اینها مسلط بود.

فلزکاران با کمک می-ین-له صاحبان کارخانه را بیرون راندند و قدرت را به دست گرفتند. کشاورزان فقیر در مبارزه با صاحبان کارخانه ها به کارگران یاری کردند. اینک فلزکاران به کمک کشاورزان آمدند تا ارباب ها را بتاراندند. رعیت های فقیر، بعد از راندن ارباب ها، زمین به دست آمده را بی درنگ بین خود تقسیم کردند. می-ین-له، پیش از این که به قدرت برسد، گفته بود که قبل از هر چیز به تمام کشتزارها خیش آهنی خواهد داد. بعضی ها فکر می کردند که او می خواهد فوری مزرعه های کوچک را براندازد. ولی می-ین-له بعد از این که با کارگران حکومت را به چنگ آورد، درست عکس آن عمل کرد.

همان طور که کارخانه ها را به کارگران سپرده بودند زمین را هم به کشاورزان فقیر دادند. به هر کس آن قدر که با نیروی خود به تنهایی می توانست بکارد. از این راه حتی تعداد مزارع کوچکی که کاربرد خیش آهنی در آنها به صرفه نبود، به مراتب بیشتر شد. فقط چند مزرعه بزرگ را می-ین-له و شاگردانش به کشت و کار گرفتند.

فیلسوفی به نام سا، می-ین-له را به شدت سرزنش می کرد و می گفت: او هم مثل دیگران است. قدرت، حافظه را ضعیف می کند و به مقصد رسیده، فراموشکار می شود. می-ین-له در جواب می گفت: من در سهایی به شما آموختم، آنها را یاد بگیرید. حرفهای مرا که شنیدید، در عمل تجربه کنید. می-ین-له می خندید به همه کسانی که فکر می کردند با فرمان يك روزه می شود جای مصیبت هزار ساله ای را آباد کرد، و به راه خود می رفت.

پس از مدت کوتاهی وضع این طور شد که فلزکاران، پس از تاراندن بهره کشان، تا جایی که ممکن بود و بی توجه به قیمت فروش، خیش آهنی ساختند. اربابهای زمین و آب هم تارانده شده بودند و کشتزارهای آنها به دست دولت یا به دست عده بی شماری خورده مالک، زراعت می شد. کسانی از کشاورزان بودند که زمین بیشتری داشتند و اسب برای شخم کردن زمین. ولی برای اینها هم چون زمینشان وسعت کافی نداشت، خرید خیش آهنی به صرفه نبود. کشاورزهای فقیر اسب نداشتند و گرسنه بودند. اینها بالاجبار در مزرعه کشاورزهای مرفه کار می کردند و در عوض مزد و با اسب آنها را به قرض می گرفتند. نارضا منی کشاورزهای فقیر به زودی وسعت گرفت و نفرت آنها متوجه کشاورزان غنی شد. می-ین-له در صدد رفع این نفرت بر نیامد و حتی به آن دامن هم می زد. کارگران، کسانی را به روستاها فرستادند تا برای خیشهای آهنی تبلیغ کنند. اینها به کشاورزان فقیر توصیه می کردند در دسته های بزرگ جمع شوند و تا ممکن است زمینهای زیادی را سر هم کنند تا کار برد خیش آهنی در آن با صرفه شود. برای کسانی که از آنها پیروی کردند خیش آهنی فرستادند، به نسیه. اما کشاورزان غنی می بایست مدتها صبر می کردند تا خیش

آهنی بخرند و بهای آن را هم می‌بایست نقد می‌پرداختند. کارگرها با خیال آسوده می‌گفتند: ما و کشاورزان فقیر متحدیم. ما هم هر کدام آچار و ابزار کار جداگانه نداریم. و گرنه نمی‌توانستیم خیش آهنی بسازیم. شعار می-ین-له این بود که: شما زمین را گرفتید که از آن غله بردارید، حال زمین را بدهید به خاطر غله. منظور این بود که اگر شما تکه زمین‌های کوچک خود را بدهید گندم بیشتری به دست خواهید آورد. و این حقیقت داشت. چیزی نگذشت که مزرعه‌های بزرگ ترتیب یافت، خیلی بزرگتر از کشتزارهای اربابی قدیم. پس از چندی کشاورزان میانه حال هم اجباراً به مزارع بزرگ پیوستند زیرا دیگر کسی برای آنها مزدوری نمی‌کرد و زمین‌شان حاصلی نمی‌آورد چون خیش‌های چوبی خراش کم عمقی در خاک می‌کشید.

به این ترتیب می-ین-له برنامه‌اش را عملی کرد. به این طریق که آن چه مقدورش بود انجام داد و گذاشت که طبیعت هم کار خودش را بکند.

### کسانی ممکن است مضر باشند که از نقیصه‌ای می‌نالند بی آن که علل قابل رفع آن را بگویند

هرگز نباید کسی را از اظهار اندوه از نقیصه‌ای غیر قابل جبران باز داشت. اغلب این طور است که چاره کار به نظر شخص مصیبت‌زده نمی‌آید. اینها با فریاد اندوهبار شکایت خود به شدت کار و کثرت طرفداران کسانی می‌افزایند که راه چاره را می‌دانند. اما مشکلی که فقط به ظاهر حل نشدنی است نباید اندوهگین مان‌کند. و گرنه شکوای ما جرأت ستم کشیدگان را می‌گیرد و آب به آسیاب عاملین نقیصه‌ها می‌ریزد. مثلاً اگر مصایبی به جهت وضع خاص مالکیت حاصل شده

باشد و کسانی ضجه کنند که چنین وضعی ازلی و ابدی است، چنین شکوه‌هایی برای کسانی که تملکشان مصیبت‌زا است، این تصور مطلوب را به وجود می‌آورد که قانون طبیعت است که به دست آنها اعمال می‌شود. به این ترتیب آنها برف می‌شوند بر سر سرمازدگان و زلزله می‌شوند برای آنها که زمین زیر پایشان می‌لرزد یعنی اینها قدرت قهار طبیعت‌اند که به دست انسان از عمل نمی‌افتند.

### مشکل تشخیص زور

امروزه خیلی‌ها حاضرند با ظلمی که به بی‌پناهان می‌شود مبارزه کنند. ولی آیا اینها می‌توانند ظلم را بازشناسند؟ تشخیص بعضی انواع ظلم آسان است. وقتی مردم را به خاطر ترکیب دماغ یا رنگ مویشان لگدمال می‌کنند، اعمال زور برای خیلی‌ها آشکار است. هم این طور وقتی کسانی را در زندانهای متعفن می‌اندازند. ولی مگر نه این است که ما در اطراف خود همه جا مردمی را می‌بینیم چنان نزار که گویی با تسمه فولادی شلاقشان زده‌اند؛ مردمی که در سی سالگی قیافه پیران شکسته را دارند. اما بیدادگری کجا است؟ مردمی سالهای سال در زاغه‌هایی زندگی می‌کنند که مطبوع‌تر از سلول زندان نیست و امکان رهایی از آنها هم بیش از امکان رهایی از زندان نیست. ولی کو زندانبانی که در جلو زاغه‌ها ایستاده؟ ستمدیدگانی از این قبیل بی‌نهایت زیادتر از کسانی هستند که در روز معلومی شکنجه شده‌اند و یا در زندان شناخته‌ای فرو رفته‌اند.



## ۱. احتیاط در حفظ تجربه

متی می‌گفت: تجربه‌های ما اغلب بسیار سریع به رای و حکم تبدیل می‌شود. حکمها را در نظر داریم و می‌پنداریم که همان تجربه‌هایند. البته به حکم چندان اعتمادی نیست، آن قدر که به تجربه هست. روش خاصی لازم است برای تازه نگه داشتن تجربه‌ها به شکلی که همیشه بتوان رای تازه‌ای از آنها به دست آورد. متی می‌گفت بهترین تجربه‌ها را می‌توان به گلوله برف تشبیه کرد که ممکن است در موردی حربه خوبی باشد و در عین حال نمی‌توان مدتی دراز نگاهش داشت. و مثلاً در جیب هم نمی‌ماند.

خیلی‌ها می‌گفتند، می-ین-له در عمل، مردی بزرگ بوده است ولی له-په<sup>۱</sup> را فیلسوف بزرگی می‌دانستند. متی می‌گفت: عمل له-په ثابت کرد که فیلسوف بزرگی نبوده، عمل می-ین-له نشان داد که فیلسوف بزرگی بوده است. می-ین-له در فلسفه عملی و در عمل فلسفی بود.

می-ین-له قبل از تأسیس انجمن در بحث‌های عمومی شرکت می-کرد. پس از این که عقیده‌ها به اندازه کافی هم جهت شد و تهیه مقدمات به قدر کافی پیشرفت کرد، به کسانی که هنوز هم مشغول بحث‌های کلی بودند می‌خندید و خود یک سره به توسعه و تکمیل انجمن پرداخت. اما اغلب پیش می‌آمد که هنوز مسایل مبهم و عقیده‌ها (هرچند که مربوط به کار روزمره بود) هنوز با کار روزمره درنیامیخته بود و به قدر کافی هم جهت نشده بود. آن وقت می-ین-له دوباره در بحث‌های کلی شرکت می‌کرد. اما این کار فقط به خاطر اصلاح عمل بود. کسانی هستند که زندگی را به خاطر جمع‌آوری عقیده می‌خواهند ولی می-ین-له عقیده‌ها را برای زندگی می‌خواست. اگر بپنداریم فیلسوف کسی است که برای فلسفه زندگی می‌کند، پس می-ین-له فیلسوف نبود. ولی حتی چنین

---

۱ - Le-Peh

پنداری هم به نظر او فلسفی نبود.

متی می گفت: می توان به بحث های کلی برخاست، همچون پرنده ای که از خاک داغ به آسمان بلند می شود و یا چون قوشی که اوج می گیرد تا خرگوشی را ببیند و بر سرش فرود آید.

## مسئله مردم

متی شنید کسانی می گویند: در کشور ما نمی شود مردم را مسئول تمام کارهایی که می کنند دانست. ما نمی توانیم مردم را بر پایه اعمالشان خوب و بد کنیم. گاه وضعی پیش می آید که از شخصی شرارتی سر می زند. با این همه نمی توان او را شرور نامید. ما دزدها را از چنگ پلیس پناه می دهیم زیرا اینها، اغلب برای سیر کردن شکم خود دزدی می کنند. درباره بعضی از اشرار باید گفت که کار بهتری نمی دانند. عقیده ما بر این است که از هیچ کس نمی شود بیش از آن چه هست طلب کرد.

متی گفت: به نظر می رسد کسانی که این چنین مورد اغماض شمایند خیلی کم بضاعتند. کم بضاعت تر از شما، و یا شاید شما و آنها کمتر از دیگران دارید؟ چه کشور بی سامانی است زادگاه شما. چه می کنید برای اصلاح آن؟ متی مدتی اندیشید و ادامه داد: هر چه بیشتر فکر می کنم طرز مقابله شما را با اوضاع، نارساتر می یابم. این طور که تظاهر می کنید موضوع بحث شما بینوایانند. در این صورت لطفاً به آنها تجویز کنید که اگر گرفتار فقرند، با زور حقشان را بگیرند. چه طور است از کسانی هم که بانی و باعث کمیابی اند، صحبتی به میان بکشید. البته می گوئید اینها کار بهتری نمی دانند. پس ببرها را هم باید آزاد گذاشت تا بگردند چون درندگی ببر به این علت است که به علف عادت نکرده. این طور که پیدا

است قاضی‌ها هم در چشم شما بی‌تقصیرند که کسانی را محکوم می‌کنند که شما از جلو چنگشان پنهان می‌کنید، همانها که از زورنداری دزدیده‌اند یا مردم را به قیام خوانده‌اند تا چاره بیچارگی‌ها کنند؛ همان بیچارگی‌هایی که از آسمان نیامده بلکه پرداخته دست‌انسان است. قانون حکم می‌کند و کار قاضی هم اجباری است و اگر نکند گرسنه می‌ماند. عده‌ای هستند که زندگیشان از کارخانه‌داری می‌گذرد. کارخانه تجمع ابزار کار است که بی‌آن، دیگران نمی‌توانند کار کنند. تأمین معاش کارخانه‌دارها به این طریق است که ابزار کاری را که در اختیار دارند به مبلغ گزاف اجاره می‌دهند تا دیگران بتوانند کار کنند و لابد چون پدرانشان آنها را کارخانه‌دار کرده‌اند خودشان تقصیری ندارند. این‌ها بی‌تقصیرند و نمی‌شود دست به‌گریبانشان برد اما دیگران به خاطرشان گرسنگی می‌کشند. کارخانه‌دارهای شما وجدانی آسوده دارند در حالی که می‌بایست وجدانشان ناراحت بود. رفتار شما با این‌گونه افراد مثل آدم‌هایی است که از بس نیکوکارند وجدانی آسوده دارند. خلاصه: این حرفها دردی را دوا نمی‌کند.

متی گفت: پسر گناه نکرده که گوشتخوار شده ولی منم بی-تقصیرم.

## در لزوم اخلاق برای اجتماع

وقتی نقشه نبردی بدطرح شده باشد و هدف آن نسبت به قوای موجود بسیار بزرگ و نحوه اجرای آن هم ناقص باشد، آن وقت است که باید سربازها بی‌اندازه شجاع باشند. سربازها بساید با فضیلت شجاعت بی‌اندازه چیزی را ممکن کنند که از حماقت امرای آرتش غیر ممکن شده است.

داستان اخلاق هم چنین است. نان و شیر گران است و یا نایاب و دسترنج کار ناچیز است و یا مردم بیکارند. این جا است که فقر باید با اخلاق آمیخته باشد تا فقرا دزدی نکنند. در چنین وضعی می‌شنویم که ثروتمندان از اخلاق جانبداری می‌کنند و دزدی نمی‌کنند و حتی کسانی را از میان خود که آشکارا دزدیده‌اند تعقیب می‌کنند. مگر تعقیب دزد دلیل جانبداری از اخلاق نیست؟ نه، نیست، نباید گفت که اینها طرفدار اخلاقند. زیرا هر وضعیتی اخلاقی برای خود دارد که در درجه اول باید آن را رعایت کرد. و برای رعایت آن باید سایر دستورهای اخلاقی را که تاکنون رایج بوده و حالا دست و پا گیر شده، کنار گذاشت. در وضعی که شرح دادیم تنها کسی می‌تواند ادعای طرفداری از اخلاق کند که لزوم فضیلت‌های فوق‌العاده را برچینند. یعنی کاری کند تا ارزاق در اختیار همه باشد. به‌طور کلی می‌توان به‌حق گفت، هر کشوری که در آن رعایت شدید اخلاق لازم است به‌دست نااهل اداره می‌شود.

## در فضیلت عدالت

در بعضی از کشورها عدالت را بسیار می‌ستایند. می‌شود گمان کرد که در این کشورها، برقرار کردن عدالت کار بس مشکلی است. بسیاری از مردم نمی‌توانند در کار عدلیه شرکت کنند، به این علت که آن قدر فقیر و بیچاره‌اند که نمی‌توانند منصف باشند و یا از انصاف چیزی جز کمک به خودشان بفهمند. اما عدالتی که آدم برای خودش طلب می‌کند، کم ارزش می‌نماید. کم پیش آمده که این سرکوب شدگان اجتماع را به خاطر عشقی که به عدالت دارند، تحسین کرده باشند. چیزی که اینها کم دارند از خود گذشتگی است و چه‌طور از خود گذشته باشند که خود فقیر و سرکوب شده‌اند. عدالت خواهی دیگران این

بدبینی را به وجود می‌آورد که شاید اینها فقط در این لحظه تأمین دارند ولی در سددند که هفتدها و سالهای آینده را تأمین کنند. بعضی دیگر در این بیم به سر می‌برند که مبادا اوضاعی که ناکنون ضامن سیری دایمی آنها بوده از پی قیام سرکوب شدگان در عم ریزد. عده دیگری هم از حقوق کسانی دفاع می‌کنند که می‌خواهند در آینده از آنها بهره‌کشی کنند.

در کشورهایی که خوب اداره می‌شوند نیازی به عدالت فوق‌العاده نیست. در چنین جایی عدالتخواه بی‌عدالتی نمی‌یابد، همچنان که نالنده را درد نیست. در این کشورها مفهوم عدالت اختراعی است و به‌روش مفیدی گفته می‌شود که منافع مردم مختلف را هم‌آهنگ و همساز کند. اعمال عدالت چشم‌گیر می‌شود. خرجش زیاد است و برای کسی که بی‌عدالتی کرده و یا برای خاندانش گران تمام می‌شود.

## تخریبی که آموزش است

پس از این که زحمتکشان سرزمین سو، اربابها را تاراندند و قدرت را به دست گرفتند، کارها رونق بسیار گرفت. دیگر کارخانه‌دارها از کیسه کسانی که محتاج ابزار کار آنها بودند ثروتها نمی‌اندوختند و ابزارها را به مقدار زیاد به هر جا که دست انسان در کار بود، می‌فرستادند. از آن جا که می‌بایست کار با ابزار جدید را آموخته باشند و مردم آموخته نبودند، ابزار بسیاری خراب می‌شد. به زودی صدای مردم بلند شد که اول بی‌آموزید بعد بفرستید. فی-ین<sup>۱</sup> که شاگرد می-ین-له بود، از این کار جلوگیری می‌کرد. می‌گفت: آدم وقتی خوب یاد می‌گیرد که کار خودش را ضایع کند. منظورش از خوب، همان سریع بود، زیرا که

---

۱- Ni - en

وقت تنگ بود.

یکبار آهنگران برای هیزم شکنهای مرزهای دور، که تا کنون با تبر درختها را می انداختند، اره جدیدی با قدرت زیاد فرستادند. هیزم-شکنها اعتمادی به اره نداشتند. با این همه شروع کردند به بریدن درختهای نازکی که چوب نرم داشت. مثل این که تیغه را به ماست گذاشته باشی، فرو رفت و برید. هیزم شکنها به حیرت افتادند و درختهای کلفتی را که چوب نرم داشتند انتخاب کردند. بعد از این که این برش هم خوب انجام شد رفتند سراغ درختهای نازکی که چوب سخت داشتند و بعد درختهای تنومند سخت چوب را بریدند. هر بار تیغه اره به آسانی می برید و رد می شد. هیزم شکنها مست این قدرت و برش، کنده ریشه کهن ترین درخت را به میان کشیدند و اره را بر آن گذاشتند. ولی این بار اره به آسانی کار نمی کرد و سخت داغ شده بود. با این همه موفق شدند این کنده را هم دونیم کنند. هیزم شکنها که از خود بیخود شده بودند اره را به سنگ عظیمی گذاشتند و بریدند و البته که اره شکست.

چندتن آنها بار سفر بستند و با اندوه زیاد نزد فی-ین آمدند تا تقاضای اره تازه ای کنند. خجالت زده شرح دادند که چطور اره جیغ کشید و خورد شد. فی-ین خنده کرد و پرسید: راهنمایی همراه اره نیامده بود؟ گفتند البته، حالا بادمان می آید که کسانی آمده بودند. فی-ین پرسید: خوب این راهنماها داد نزدند؟ گفتند: فریاد اره بلندتر بود. فی-ین گفت: به شما اره های جدید خواهند داد، چون که روش شما را پسندیدیم. اگر ما هم چون شما، مدام به کار دشوارتری بر نمی خاستیم، هرگز موفق نمی شدیم اره ای بسازیم که کنده ریشه سخت چوب ترین درخت را ببرد.

## زبان حرکات در ادبیات

متی می‌گفت: کین-یه شاعر می‌تواند افتخار کند که زبان ادبی را نو کرده است. در زمان او دونوع شیوه گفتار معمول بود یکی آراسته و فاخر که سبک و آهنگ نوشته داشت و مردم هم چنین زبانی را نه در روابط کار روزانه و نه به مناسبت دیگر به کار می‌بردند. نوع دیگر، زبانی بود که درهمه جا به کار می‌رفت و جز تقلید حرف روزمره نبود و سبکی نداشت. کین-یه زبانی را به کار گرفت که سبک داشت و طبیعی هم بود. او با توجه به حالت‌هایی که جان جمله است، شیوه گفتار خود را به وجود آورد. تنها کاری که کرد این بود که به جمله‌ها حالت داد و کاری کرد که حالت‌ها همیشه از جمله‌ها نمایان باشد. چنین زبانی را او حالت‌دار نامید چون که بیان‌کننده حرکات و حالات انسانها است. جمله‌های او وقتی به بهترین وجه خوانده می‌شود که با حرکات بدنی خاصی که با آنها تناسب دارد، توأم شود. مثلاً حرکاتی که تواضع یا خشم یا متقاعد کردن کسی یا مسخره کردن یا از بر کردن یا غافلگیر کردن یا اخطار کردن و ترسیدن و ترساندن را مجسم کند. اغلب در حالت معینی (مثل عزا) حالت‌های بسیار دیگری هم نمایان می‌شود (مثل، مردم را شاهد گرفتن، کنارجویی، بی‌انصافی و غیره). کین دریافت که گفتار ابزار رفتار است و می‌دانست کسی که حتی با خودش حرف می‌زند دیگران را مخاطب می‌دارد.

### نکته‌ای از روش بزرگ (مشکل تاریخ نویسی)

سلطان سرزمین <sup>۱</sup>وی برای جلوگیری از طغیان آب سدی ساخت. بعضی از تاریخ نویسمها به این علت انسان دوستی او را تحسین کرده‌اند.

۱- Wei

اینها نادیده گرفتند که او به زور، بسیاری از مردم را که زمینی نداشتند تا از سیل بترسند به کار می کشید و این که دایم برای بنای سد مالیات های سنگینی می گرفت، به طوری که گویا سد فقط وسیله ای برای پول گرفتن شده بود. برخی دیگر از تاریخ نویسیها با ملاحظه این نکات سلطان سرزمین وای را نکوهش کرده اند. اینها در نظر نگرفتند که سد در جلوگیری از طغیان آب بسیار خوب بود و سلطان با زحمت زیاد مردم را بر سر کار جمع می کرد و آنها را به تناسب کار تقسیم می کرد. این هر دو گروه تاریخ نویس، روش بزرگ رانمی شناختند. حمایت از مردم وای می تواند تبدیل به تاراج آنها شود. در حالی که مردم از شکم خود می زدند تا مالیاتها را بپردازند، صدای آب را که به دیوار سد می - شکست، می شنیدند. در واقع سلطان وای می توانست با یک دست سد را بسازد و با دست دیگر پول را بگیرد. ولی در توصیف وضع، تعارضی بین این دو کار دیده اند. مثل این که یکی مانع دیگری بوده به طوری که تاریخ نویسیها یکی را قبول و دیگری را رد کرده اند.

## ماتریالیسم ناهنجار

متی می گفت: نوعی ساده اندیشی جسورانه، در کار بررسی های علمی مفید است. این سهل انگاری، ترس از مقابله با مسئله های پیچیده را می ریزد. مثلاً پزشک های ما را در نظر بگیرید که گاه در عین مفید بودن چقدر سطحی هستند. چه کسی به این فکر می افتد که سری را که درد می - کند با قلم آهنی بشکافد و باز کند. یا از بازوی بریده ای رشته های عصب و ماهیچه را بیرون بکشد و با سیمهایی به دست مصنوعی محکم کند. برای این کارها نوعی خشونت فکر لازم است. ترس از پیچیدگی کارها بسیاری را فلج می کند. اینها فکر می کنند تمام آن چه اتفاق می افتد



لازم است. اما اغلب از تمام آن چه در جریان کار اتفاق می افتد فقط برخی واقعاً لازم است. از بقیه می شود چشم پوشید و یا به شکل دیگری انجامش داد.

هنگامی که می-ین-له تمام اوضاع را دگرگون کرد هرگز کارخانه ای تأسیس نکرده بود و پول زیادی هم در دستش نگشته بود و نمی دانست چه طور شیر به شهر می رسد. از پیچیدگی مسئله ها نهراسید و تك تك کارهای معمول را برای راه انداختن کارخانه ها و گردش پول و رسیدن شیر به شهر مهم نگرفت.

### مبدأ فلسفه

متی می گفت: فلسفه را باید از نورهانید، فلسفه در بند است. شاگردش پرسید: در بند که؟ - در بند آنها که همه جا اسیر می گیرند. رو پرسید: چرا باید فلسفه را آزاد کرد؟ متی جواب داد: می-ین-له که مردم سرزمین سو را از بند رهانید ادعا کرده که در این کار از فلسفه کمک گرفته است. رو پرسید: می شود بدانیم این چگونه فلسفه ای بوده است؟ متی جواب داد: گفتم که فلسفه در بند بود. بندیان به - رهایی می اندیشند. رو گفت: سخن تو در مسیری دایره وار می چرخد و ما را به پیش نمی برد. متی گفت: ما با حرکتی دایره وار به پیش می رویم. ما خود مطالبی می گوئیم و گفته هایی نیز از پیشینیان به ما رسیده است. برای انتخاب همزمانمان در جنگ، اصول زیادی مقرر کرده ایم. اینها همه به يك اندازه قابل اطمینان نیستند و منافع همه شان یکسان نیست. در جریان مبارزه است که به علایق آنها پی می بریم. شاید مجبور شویم به مقابله با عده ای از آنها برخیزیم. تمام کارها

قدم به قدم انجام می‌شود. رو گفت: دانش دشمنان ما زیاد است. متی جواب داد: گفتن تنها این مطلب درباره دشمنان ما کافی نیست. دشمنی آنها با ما، حکایت از دانش زیاد نمی‌کند. رو پرسید: می‌شود گفت که اینها مدت‌ها اندیشیده‌اند و دانش‌ها به دست آورده‌اند و بسیار پیش رفته‌اند. چه طور می‌توانیم با آنها مقابله کنیم. متی جواب داد: آنها راه فکر کردن را بر ما بستند. چرا؟ چاره دردهای ما را نیاندیشیدند. اگر اندیشیده‌اند چه بود؟ بسیار پیش رفته‌اند؟ شاید به این معنی که از ما دور شده‌اند.

آنگاه متی این شعر را از کین-یه خواند:

### بازجوئی نیکان

جلو بیا! می‌شنویم که مرد نیکی هستی.

خودت را نفروخته‌ای، اما صاعقه هم

که به خانه می‌زند خریدنی نیست.

به حرفت پای بندی، خوب، حرفت چه بوده است؟

راستگو هستی، عقیده‌ات را می‌گویی.

کدام عقیده را؟

شجاعی؟ دشمنت کیست؟

خردمندی؟ برای که؟

چشم بر منافع خود ندوخته‌ای؟

پس در پی منافع که می‌روی؟

دوست خوبی هستی،

آیا با مردم خوب هم دوستی می‌کنی؟

اینک گوش کن:  
ما می‌دانیم  
که دشمن مایی. به این علت می‌خواهیم نابودت کنیم.  
ولی به ملاحظه خدمت‌ها،  
و صفت‌های خوب تو،  
دیواری نیکو انتخاب کرده‌ایم که تو را بر آن واداریم،  
و با تفنگی اعلا، رگباری از گلوله‌های خوب،  
نثارت می‌کنیم و دفنت می‌کنیم  
با یک بیل خوب در خاکی مرغوب.

## هنر رانندگی

می-ین-له به شاگردان آموخت: وقتی در جاده باریکی با  
اتومبیل حرکت می‌کنیم لازم است مواظب ماشین جلوی باشیم و گرنه  
تصادف می‌کنیم. چه طور مواظب ماشین جلوی باشیم؟ به این ترتیب که  
باید ماشینی را که جلو ماشین جلوی ما میراند در نظر بگیریم. بساید  
مواظب تمام آن چه بر سر راه ماشین جلوی قرار می‌گیرد بود، زیرا که  
حرکت و توقف آن تابع تمام این موانع است. مثل این است که راننده،  
ماشین جلوی را هم می‌راند. وقتی چیزی جلو آن بیاید این هم باید  
بایستد. یعنی اگر مانعی بر سر راه ماشین جلو من آمد خود منم باید  
بایستم زیرا او تابع این مانع است.  
بسیار مهم است که همیشه از خود پرسیم آن که جلو ما می‌راند  
چه وابستگی‌هایی دارد.

## شکستن سنت

ریاضی دانی به نام تا<sup>۱</sup> برای شاگردانش شکل بسیار نامنظمی ترسیم کرد و از آنها خواست که سطح آن را حساب کنند. شاگردان شکل را به مثلث‌ها و مربع‌ها و راست گوشه‌ها و دایره و سایر اشکال که سطحی قابل محاسبه دارند، تقسیم نمودند ولی هیچ یک نتوانست سطح دقیق شکل نامنظم را معلوم کند. آن گاه استاد مقراضی به دست گرفت و شکل نامنظم را برید و از برگ بیرون آورد و در کفه ترازویی گذاشت و وزن کرد. در کفه دیگر مستطیلی گذاشت که قابل محاسبه بود و از آن قطعه قطعه برید تا ترازو به تعادل آمد.

متی گفت: استاد پیرو دیالتیک بوده است. چون که بر خلاف شاگردانش - که شکل را با شکل می‌سنجیدند - شکل مورد محاسبه را چون تکه کاغذ وزن داری به کار گرفت و به این ترتیب مسئله را چون مسئله‌ای واقعی و بی آن که گرفتار قواعد معمول گردد، حل کرد.

## در لزوم احترام گذاشتن

خوب است اشخاص مفید را محترم بداریم. وقتی کسی مورد احترام باشد بیشتر مفید خواهد بود. جایی که شخص با تجربه‌ای صحبت می‌کند باید سکوت کرد. کسی که بداند به حرفهایش عمل خواهند کرد، سنجیده‌تر فکر می‌کند.

## رای می-ین-له

کشور چپاولگر<sup>۲</sup> به سرزمین سو، کشور می-ین-له، حمله

۱- Ta

۲- Ga

کرد. کشور چپاولگر دیگری به اسم ای-یه<sup>۱</sup> با کشور کما دشمنی داشت و اینک می‌خواست به کشور می-ین-له اسلحه و آذوقه برساند تا از خود دفاع کند. مردم سو در پذیرفتن این کمک تردید داشتند. می-ین-له بی‌تردید گفت: گاه لازم می‌شود که بین اسمی که به اشخاص می‌دهیم و رفتاری که با آنها داریم فرق بگذاریم. اما در همه حال باید هر دو کار را کرد. چون می-ین-له نمی‌توانست در بحث و رأی‌گیری حاضر باشد نامه‌ای با این متن فرستاد: لطفاً رأی مرا برای قبول کمک و اسلحه از دست غارتگران ای-یه منظور نمائید.

## انواع مختلف قتل

قتل انواع گوناگون دارد. می‌شود با چاقو شکم کسی را پاره کرد یا نانش را برید یا بیماریش را علاج نکرد. می‌توان کسی را در دخمه‌ای جا داد و یا تا حد مرگ به کار کشید. ممکن است کسانی را هم به خود کشی مجبور کنند یا به‌جنگ بفرستند و از این قبیل. فقط بعضی از این انواع قتل در کشور ما ممنوع است.

## شهرت فی-ین

هتی می‌گفت: شهرت فی-ین به تحسین ناهنجار آلوده شده است. از فرط بخورهای متبرک شمایل قدیس پیدا نیست. مثل این که خواسته باشنند عیبی را پنهان کنند. این تحسین مزه رشوه می‌دهد. البته اگر تحسین لازم باشد باید به‌ترتیب فراهم شود. برای این که اشخاص بدهدف خوب را تحسین کنند رشوه باید داد. و در آن زمان

---

۱-I-Jeh

تحسین لازم بود. زیرا که راه تاریک بود و آن که رهبری می کرد دلیل قانع کننده ای نداشت. گرسنگانی که هرگز رویش دانه ای را ندیده بودند می بایست بذرهای می افشانند. طبیعی بود که اینها فکر کنند کسی مجبورشان کرده گندم را مشت مشت دور بریزند و سیب زمینی را زیر خاک فرو کنند.

### متی برای فی-ین پیشنهاد لقبی می کند

متی پیشنهاد کرد این قدر فی-ین را به بزرگی موصوف نکنند بلکه او را فی-ین مفید بخوانند. ولی هنوز زمان این گونه تحسین نرسیده بود. مدتها می گذشت و آنها که مفید بودند بی افتخار مانده بودند. چنان که معرفی شخصی با صفت مفید لیاقت رهبری او را نمی-رساند. متی به زودی پی برد که پیشنهادش بی مصرف بوده است. خود او گفت: قصد من این بود که اشخاص مفید به بزرگی شناخته شوند. اینک این خواسته من در وجود فی-ین معتبر شده است. یک مشت مردم قدرتمند جابر که در گذشته حکومت می کردند سعی داشتند به رنجبران بقبولانند که بزرگترین ظالم همان مفیدترین آدم است. اینک شخص مفیدی را بزرگ می خوانند.

### درماندگی سالمندان

درماندگی سالمندان که در خور رعایت و مدارا است، از آن جا می آید که دیگر نمی توانند به اتکای استدلال خود دیگران را مجاب کنند در نتیجه به زور شخصیت خود متوسل می شوند. تجربه یک عمر به آنها اجازه می دهد پیشنهادهایی بکنند، ولی بیشتر تجربه هاشان را

فراموش کرده‌اند. برای جلب محبت، دیگر نیروی کافی ندارند و ناچار باید به عشق گذشته متکی شوند. سخن آنها به صدای ضعیف به زبان می‌آید، پس باید در حضورشان ساکت بود. گفتارشان طولانی می‌شود چون که رشته سخن را گم می‌کنند. جابر و مستبد هستند چون که کسی دوستشان ندارد. بی صبر و کم حوصله هستند زیرا به زودی خواهند مرد. بد بین هستند چون که نمی‌توانند به حسابها رسیدگی کنند. یادآور تجربه‌هایی می‌شوند که در گذشته با آنها شده، چه دیگر نمی‌شود تجربه‌ای با آنها کرد. بهره‌ای که هنوز می‌توانند بدهند به سخنی قابل دریافت است و آسیب‌شان را نمی‌توان به آسانی دفع کرد. با سالمندان باید در نهایت مهربانی رفتار کرد.

### خود پرستی

یانگ-چو<sup>۱</sup> به شاگردان می‌آموخت که: وقتی می‌گویند خود - پرستی بد است منظور شیوه‌ای از کشور داری است که در آن خودپرستی سبب فساد می‌شود. من می‌گویم این شیوه کشور داری را باید فاسد دانست.

اگر تجار بتوانند جنس نامرغوب را به قیمت گزاف بفروشند، اگر ممکن باشد مردم ننگدست را با مزد ناچیز به کار پرمشقت واداشت، وقتی بشود مردم از اختراعات بی‌نصیب گذاشت و سود هم برد، اگر ممکن باشد اعضای خانواده را وابسته و گرفتار کرد، وقتی که با زور بشود کارها از پیش برد، جایی که کلاهبرداری ثمر دهد و از زیرکی منافعی حاصل شود و عدالتخواهی سبب ضرر گردد، آن وقت می‌گویند همه اینها خود پرست هستند. اگر کسی بخواهد خود پرست نباشد پس

---

۱- Yang-tschu

نباید بر ضد آن حرف بزند بلکه باید چنان وضعی به وجود بیاورد تا خودپرستی لازم نباشد. سخنرانی بر ضد خود پرستی اغلب به این معنی است که بخواهند وضعی را تثبیت کنند که خودپرستی را ممکن یا حتی لازم کرده است. وقتی خورنده زیاد و غذا کم باشد یا همه از گرسنگی می‌میرند یا بعضی خودپرستانه رفتار می‌کنند و زنده می‌مانند.

خود پرستی عیب نیست با این شرط که به دیگران آسیب نرساند. حتی می‌شود به کمبود خود پرستی ایراد گرفت. اوضاع نابسامان از خودپرستی بعضی و کمبود خود پرستی دیگران به وجود می‌آید. کسی که خودش را به قدر کافی دوست ندارد؛ کسی که وسایل محبوبیت خود را فراهم نمی‌کند؛ زنی که پی صابون نمی‌رود تا نظافت کند؛ مردی که دنبال دانش نیست تا معرفتی به دست آورد؛ آن که در پی اسباب سلامت جسم خود نیست و چون سگ گر به گوشه‌ای می‌خزد، جماعتی را به نکبت وجود خود می‌آلاید. کسی که با زندگی در زاغه‌ای مرطوب راضی است و می‌گذارد کمرش را در جوانی زیر بار کار پرمشقت خم کنند و به دانش کم راضی است، به جامعه شکل بربریت می‌دهد. همین طور کسانی که زاغه مرطوب را برای سکونت نشان می‌دهند و کمرش را دوتا می‌کنند و از دانش به دورش می‌دارند.

برای داشتن خودپرستی، از آن گونه که به کسی آسیب نمی‌رساند، باید وضعی فراهم کرد که خودپرستی سالم تولید کند. کسانی که در این وضع زندگی می‌کنند کمک خواهند کرد تا این صفت عمومی شود.

## در تغییر روش و اسباب کار

متی حکایت می‌کرد: سه مرد از سرزمین سو با سه تن از کشور کا می‌جنگیدند. پس از نبردی طولانی دو تن از مردان سو کشته شدند و



از جنگجویان گا یکی به سختی و دیگری کمی زخمی شده بود. در چنین وضعی تنها مرد زنده سو پا به فرار گذاشت. شکست سو قطعی به نظر می‌رسید. اما، فرار مرد سو به ناگهان همه چیز را تغییر داد. حریف او از کشور گا به تعقیبش شتافت، ولی تنها، چون یارانش زخمی بودند. حال جنگجوی سو این يك نفر را که تنها بود کشت و بی‌درنگ به سراغ دو حریف زخمی رفت و بی‌زحمت آنها را هم از پای درآورد. این رزمنده درك کرده بود که فرار همیشه نشان شکست نیست بلکه ممکن است وسیله فتح هم باشد.

متی افزود که روش جنگجوی سرزمین سو را باید دیالکتیکی نامید. زیرا درك کرد که دشمن از جنبه‌ای خاص ناهماهنگ است. هر سه آنها هنوز می‌توانستند بجنگند اما فقط یکی می‌توانست بدود. شاید بهتر بشود گفت که نیروی جنگنده دشمن کامل بود ولی نیروی دونده آن ثلث می‌شد. این شناخت جدایی آنها را ممکن می‌کرد.

## در ستمگری و تحمل ظلم

متی می‌گفت: تأکید این که نباید ظلم را تحمل کرد مهمتر از این است که مردم را به رعایت انصاف دعوت کنیم. آنها که امکان ستمگری دارند زیاد نیستند ولی آنها که ظلم را تحمل می‌کنند بسیارند. همدردی با دیگران که در عین حال همدردی با خود نباشد، قابل اعتماد نیست. اما به غم خود خوردنی که در عین حال همدردی با دیگران باشد، می‌شود اعتماد کرد.

## در تقصیر و اشتباه فرد

متی می‌گفت: می‌گویند دفع صدماتی که بی‌تقصیر به کسی وارد می‌شود مشکل‌تر است از دفع کیفر اشتباهی که از کسی سر زده است. نظر من عکس این است. صدمه‌ای که بی‌تقصیر به من می‌رسد برایم چندان گران نیست. اما مصیبتی که مسببش من بوده‌ام، از پای درم می‌آورد. به هر حال من خورد را مسئول بسیاری از نقیصه‌ها می‌دانم که ظاهراً تقصیرش از من نیست. مثلاً شیوع بیماریها و حتی جنگ مرا به فکر می‌اندازد که اشتباه من در این میان چه بوده است؟

## در رفتار همجنس‌بازان

اغلب به همجنس‌بازان ایراد گرفته می‌شود که اینها قیافه‌ای پرنواز به خود می‌گیرند و وقتی با طرف خود صحبت می‌کنند رفتارشان برای کسانی که احساسی سنجیده دارند مسخره است. اما مگر رفتار مردها با خانمها غیر از این است؟ یا باید ناز و کرشمه و تظاهر به مستی شهوت را در هر جا که دیده شد مکروه دانست یا بر آن عذر نهاد، هر جا که دیده شد.

## در پنهان کردن عیب‌ها

متی می‌گفت: داشتن عیب مهم نیست، حتی اگر به رفع آن هم نکوشند. اما پوشاندن عیب بد است. کسی که نتواند خودش را آن طور که هست نشان دهد، به خود ضرر زده. اما کسی که خود را آن طور که نیست نشان می‌دهد به دیگران صدمه می‌زند. چه طور می‌تواند کسی در کنار تو به جنگ رود که عیب‌های تو را نمی‌داند. تلاش تو برای تظاهر

به آن چه نیستی نیروی رزمت را تلف می‌کند. مثلاً می‌ترسی اگر دوستت به جبونی تو پی ببرد ترک کند؟ اما او باید از نتیجه جبونی تو بترسد و رفع آن برای او آسان‌تر است تا برای تو. به شرط این که آگاه باشد. حتی اگر کسی دروغگو است باید اقلأً به بهترین دوستان خود گفته باشد که چنین است؛ در این مورد دیگر نباید دروغ بگوید.

## در خیانت زن

از متی پرسیدند آیا خلاف اخلاق است اگر زنی به شوهرش خیانت کند. متی گفت: در کشوری که همه چیز را باید خرید مثلاً فنجانی چای را و جای خواب را و کتاب را و آغوش زنی را، نمی‌شود از کسی خواست آن چه را که خریده مال خود نداند. مگر وقتی در خانه‌ای اطاقی اجاره می‌کنیم صاحب خانه می‌تواند این اطاق را به دیگری هم اجاره دهد؟ اگر زنی پول گرفت و آغوشش را اجاره داد، البته خلاف اخلاق است که این سراچه را به دیگری هم واگذار کند، مگر این که قرار بر آن باشد. اما زن در چنین کشورهایی گرسنه می‌ماند و بی‌خانمان، اگر آغوشش را اجاره ندهد و بنابراین زن خائن قرار داد فاسدی را زیر پا می‌گذارد. اگر خود را لخت نفروشد چیزی ندارد که لختی خود را بپوشاند. به عقیده من در کشوری چون این، همه چیز خلاف اخلاق است؛ هم ازدواج و هم خیانت در ازدواج.

## روش بزرگ

روش بزرگ دانشی است عملی که موضوعش ایجاد اتحادها است و به هم زدن آنها؛ بهره‌گیری از تغییرات است و وابستگی به -

آنها؛ ایجاد تغییرات است و تغییر ایجادکنندگان؛ تلاشی واحدها است و تجمع آنها؛ عدم استقلال تضادها از یکدیگر است و قابلیت تجمع تضادهایی که یکدیگر را نفی می کنند. روش بزرگ، شناخت تحول درونی پدیده ها و طرز استفاده از آنها را ممکن می کند. روش بزرگ طرح سؤالی را می آموزد که راه را برای عمل باز می کند.

## هنر تعطیل کردن آموزش

هر معلمی باید یاد داشته باشد که به موقع درس را تعطیل کند. این هنری است که آموختن آن مشکل است. کمتر کسی می تواند در موقع مناسب، واقعیت را جانشین تعلیمات خود کند. و بسیار نادرند کسانی که بدانند دیگر درشان به پایان رسیده است. البته برایمان مشکل است ببینیم شاگردمان همان خطاهای گذشته ما را، با وجود کوششی که در برحذر داشتن او کرده ایم، تکرار می کند. همان قدر که بی راهنما ماندن بد است، راهنمایی نخواستن از اندرزگویان هم می تواند برایشان ناگوار باشد.

## شرایط انقلاب

می-ین-له می گفت: شرایط بسیاری باید فراهم باشند تا انقلاب درگیرد. اما او هیچ زمانی نمی شناخت که در آن کار انقلابی تعطیل باشد.

## در رد اخلاق رسمی

متی یکبار در باره جمله معروف «باید دیگران را مثل خودت دوست بداری» گفت: اگر کارگران چنین کنند هرگز نخواهند توانست نظامی را برچینند که در آن اگر کسی بخواهد دیگران را دوست داشته باشد باید خودش را دوست نداشته باشد. بهره‌کشان دایم به کارگران موعظه اخلاق می‌کنند. واعظ درس اخلاق می‌دهد در حالی که شرایط زندگی بد اخلاقی می‌آموزد. اما، مردم زحمتکش در جنگ با بهره‌کشان خود، سراپا اخلاق می‌شوند.

می-ین-له می‌گفت: اخلاق ما آن است که در جنگ با جابران و بهره‌کشان به ما یاری کند.

متی می‌گفت: فقرا دست و دل بازند؛ گرسنگان میهمانداران خوبی هستند؛ کسانی که ذخایر دیگران را انباشته می‌کنند خود ذخیره نمی‌کنند.

متی می‌گفت: بیش از مرگ باید از زندگی بد ترسید. شاید گاهی لازم شود که زندگی بدمان را به خطر اندازیم تا زندگی بهتری به دست آوریم. ولی هرگز نباید به استقبال مرگ حتمی رفت.

متی می‌گفت: گرسنگی آشپز بدی است. آموزگاران قدیمی اخلاق تأکید می‌کردند که فقط فضایی پسندیده است که به خاطر نفس فضیلت معمول شود. کامه کارگران را از این قبیل فضیلت‌ها پرهیز می‌داد و توصیه می‌کرد فقط به صفاتی توجه کنند که برایشان مفید است.

گاه که جامعه گرفتار مصیبتی می‌شود مردم را به کسب و اعمال بعضی فضایل دعوت می‌کنند. اگر این فضایل پس از رفع مصیبت هم مدت‌ها مرسوم بماند، اغلب خود باعث مصیبت‌های جدید می‌شود. این نکته به کرات در مورد صفاتی چون شجاعت، پشتکار و تحمل، عشق به راستی و فداکاری، دیده شده است.

متی با اطمینان می‌گفت:

آزادی، نیکوکاری، عدالت، سلیقه و بخشندگی، پدیده‌هایی است که با تولید سرو کار دارد.

متی می‌گفت: رفتار نیک همان رفتار تولیدکننده است. چگونگی روابط در تولید منبع همه فضیلت و فساد است.

متی می‌گفت: کامه و می-ین-له مکتب اخلاق نیآورده‌اند.

متی به کارگری که بعضی‌ها نجیبش می‌دانستند گفت: بی‌آزاری فضیلت نیست.

متی می‌گفت: تنگ نظری، مردم تنگدست را نابود می‌کند. اینها باید نسبت به خود و همگنانشان بزرگواری باشند. این نکته را مبارزه به آنها می‌آموزد.

متی می‌گفت: آن که زندگان را دوست ندارد از زندگی شاد نمی‌شود.

متی می‌گفت: آنها که فقط به رونق زندگی خود می‌پردازند. زندگی پستی دارند. آدم فرومایه از دیگران می‌دزدد، مرد بزرگوار بخشندگی می‌کند. کارگران مبارزی که من دیده‌ام مردان بزرگی بودند.

## در وظیفه کارگران

بعضی اشخاص که کتابهای قدما را به دقت نخوانده‌اند، می‌گویند: کارگران در قبال بشریت رسالتی دارند. این حرفی است یاوه و زیان‌بخش. کارگران مترقی‌ترین بخش اجتماع بشری هستند، به شرطی که درك کرده باشند که در صورت بی‌تحرکی وضعشان از همه بدتر خواهد شد. ولی بشریت از آنها طلبی ندارد، بلکه به آنها بدهکار است. رسالت یعنی فرستادگی. کسانی رسالت دارند که فرستاده شده باشند. مثلاً کسی نمی‌تواند بگوید: رسالت من این است که تکه نانی به دست بیاورم. کارگران باید با بدبینی خاص مواظب همه کسانی باشند که آنها را پی چیزی می‌فرستند.

## در عینیت و گرایش حزبی

از متی پرسیدند: چه طور می‌توانید از کسی بخواهید که حزبی باشد و در عین حال دیدی به حق و همه جانبه داشته باشد. متی در جواب گفت: در صورتی که حزب به‌طور عینی برحق و صلاح باشد، دیگر فرقی بین حزبی بودن و عینی بودن نیست.

## احتیاج به کمک

می-بن-له که درزندان بود، تمام زمستان از پنجره‌اش به پرنده‌ها غذا می‌داد و می‌گفت: اینها محتاج کمک هستند چون چیزی برای خوردن ندارند و حزب هم نمی‌توانند تشکیل بدهند.

## در احوال نقاشان

نقاش جوانی که پدر و برادرش پارو زن بودند نزد متی آمد.  
گفتگوی زیر بین آنها در گرفت. متی گفت:

— پدرت را که پارو زن است در پرده‌هایت نمی‌بینم؟  
— مگر باید فقط پدرم را نقاشی کنم؟  
— نه قایق‌رانهای دیگر را هم می‌توانی بکشی. ولی آنها هم در پرده‌های تو نیستند.

— برای چه باید حتماً قایق‌ران باشد. مگر از اینها زیاد نیست؟  
— البته، ولی من از سایر مردمی هم که کار زیاد می‌کنند و مزد کم می‌گیرند، چیزی در کار تو نمی‌بینم.

— مگر اجازه ندارم هرچه می‌خواهم بکشم؟  
— البته، ولی چه می‌خواهی؟ قایق‌رانها در وضع مشقت باری هستند. می‌خواهند به آنها کمک کنند. یا باید بخواهند به آنها کمک کنند. تو این وضع را می‌شناسی و می‌توانی نقاشی کنی. در حالی که گل آفتابگردان می‌کشی. چنین کاری قابل بخشش است؟

— من گل آفتابگردان نمی‌کشم، خط‌هایی است و لکه‌هایی و احساساتی که در ضمن به من دست می‌دهد.

— دست کم احساسات تو باید از وضع مشقت‌بار قایق‌رانها متأثر باشد. این طور هست؟



— شاید باشد.

— پس تو آنها را فراموش کرده‌ای و فقط احساسات را در ذهن داری.

— من در راه تکامل نقاشی کار می‌کنم نه در راه تکامل قایق‌رانها. به حکم انسانیت در انجمن می‌ین-له عضو هستم که می‌خواهد بهره‌کشی را ریشه‌کن کند ولی در کار نقاشی به تکامل شکل‌های هنری می‌پردازم. — حرف تو به این می‌ماند که کسی بگوید: وقتی آشپزم زهر در خوراک می‌کنم ولی به حکم انسانیت پول دارو را می‌دهم. وضع قایق-رانها از این رو وخیم است که نمی‌توانند بیش از این صبر کنند. تا نقاشی شما کامل شود آنها از گرسنگی مرده‌اند. تو فرستاده آنها هستی ولی وقت زیادی برای سخن‌آموزی صرف می‌کنی. احساسات تو از کلیات است ولی قایق‌رانها که تو را برای جلب کمک فرستاده‌اند، احساس کاملاً مشخصی دارند، تو چیزهایی می‌دانم که ما نمی‌دانیم، اما گفته‌هایت همان است که ما هم می‌دانیم. یعنی چه؟ یاد می‌گیری کسه رنگ و قلم مو را به کار اندازی در حالی که هدف معینی در سرنداری. اما استفاده از این وسایل فقط وقتی مشکل می‌شود که بخواهند منظور خاصی را بیان کنند. بهره‌کشان از هزار چیز صحبت می‌کنند ولی استعمار شدگان از استعمار صحبت می‌کنند. برو قایق‌رانها را نقاشی کن!

## تفاخر

متی می‌گفت: تفاخر به بی‌ثمر بودن بیشتر دیده می‌شود تا تفاخر به ثمر بخش بودن. از جمله خواص انگشت شمار بودن و به آن افتخار کردن، همان افتخار به بیهودگی است. بسیاری کسان می‌گفتند: استادان بزرگ موسیقی و نقاشی می‌بایست به خود بالیده باشند که

کاری که آنها کردند، از دیگری ساخته نبود. ولی متی می گفت: استاد ن بزرگ افتخار می کردند که این کارها از بشر ساخته بود.

## صلح و جنگ

دیدیم که: ملتی که با ملت‌های دیگر در صلح زندگی می کرد، جنگ طبقات را درون خود تقویت می کرد ولی جنگ با ملت‌های دیگر که به دنبال جنگ طبقات در گرفت، صلح موقت طبقات را به همراه داشت. با این همه جنگ ملتها در عین حال جنگ طبقات را دامن می زد تا جایی که صلح موقت در هم ریخت و جنگ طبقات به جنگ ملتها پایان داد.

## تحریک حس ناسیونالیستی مردم

متی هم به کشور سو مهاجرت کرده بود. در آنجا با سایر مهاجران کشور گی-ال<sup>۱</sup> که همگی پیرو نظام بزرگ بودند آشنا شد. این مهاجران خود را مقصر می دانستند که در استفاده از حس ناسیونالیستی مردم گی-ال کوتاهی کرده بودند، کاری که هو-یه<sup>۲</sup> با بی شرمی تمام کرده بود. این حرف‌ها متی را کسل می کرد. با بی میلی می گفت: در کارگران و دهقانان فقیر احساس ناسیونالیستی وجود ندارد. چنین حسی را تاریخ در آنها به وجود نیاورده. اگر چنین احساسی در آنها پیدا شود، چیزی است که هو-یه در آنها نهاده و بنابراین نمی تواند چندان عمیق باشد. گیرم چنین حسی در آنها می بود؛ چه طور می بایست از آن استفاده می کردیم؟ به چه منظور و به چه وسیله؟ هزار مسئله حل نشده

---

۱- Ge-el

۲- Hu-yeh

در مقابل ما بود ولی هیچ يك برای کسی که نظام بزرگ را در سینه داشت، با احساس ناسیونالیستی حل نمی‌شد. جنگ با ملت‌های دیگر برای معاملات اربابان بزرگ لازم بود. ولی کارهای ما با جنگ درست نمی‌شد، حتی جنگ کار ما را لنگ می‌کرد.

### در ضدیت با اندرزهای دربندکننده

متی می‌گفت: همانقدر که اطاعت اندرزهای خوب خوب است، اطاعت از اندرزگویان خوب خطرناک است. نتیجه این می‌شود که دیگر اندرزها را نمی‌سنجند و به کار بستن اندرز نسنجیده، یعنی تغییر نیافته و سازگار نشده، احمقانه است. باید به اندرزگویان گفت که علاوه بر پیشنهادهای خود، پیشنهاد دیگری هم بدهند برای موردی که نخواهند به آنها توجه کنند. و اندرزجویان هم باید اندرزهایی بخواهند و به خاطر بسپارند برای موردی که نتوانند یا نخواهند از اندرزی پیروی کنند.

### در قیاس و برابری

متی می‌گفت: هنگامی صحبت از نابرابری ممکن است که برابری شرایط برقرار شده باشد. اول باید پاها را در يك سطح قرار داد تا معلوم شود چه کسی رشیدتر است.

### خود مختاری ملتها

متی می‌گفت: خود مختاری ملتها بخشی از نظام بزرگ است

و علاوه کرد: به آن شرط که به نظام بزرگ رونق دهد.

## سربازهای مؤدب

در یکی از استانها سربازها به یاری کشاورزان، انقلابی کردند و افسرهای خود را کشتند به استثنای دهقانزاده‌ای که به آنها پیوسته بود. در جنگهایی که بعد از آن روی داد سربازها، تحمیل بسیار به این افسر روا می‌داشتند تا این که یکبار او یکی از آنها را به خاطر خطایی، با خشونت تنبیه کرد. از آن پس به یکباره سربازها مؤدب شدند و رفتارشان کاملاً عوض شد. غذای او را جداگانه می‌آوردند و دیگر مثل گذشته بی‌مشورت با او به مأموریت‌های خطرناکش نمی‌فرستادند. افسر شش ماه بعد از این واقعه خودکشی کرد.

## نظم و بی‌نظمی

متی می‌گفت: جمله هو-ای<sup>۱</sup> که می‌گوید «منافع عموم بر منافع شخصی مقدم است» ظاهراً حکایت از نظم می‌کند. اما در واقع نشان‌دهنده بزرگترین بی‌نظمی است. کشوری که در آن، آنچه برای اجتماع مفید است به‌ضرر افراد باشد و آنچه برای افراد خوب است به‌رای جامعه بی‌فایده باشد، خود بی‌فایده است. هو-ای می‌پندارد که شخصیت کشور در او مجسم شده است. بنابراین شعار او به‌سادگی چنین می‌شود: منافع هو-ای بر منافع یک یک افراد کشور مقدم است.

## خود پرستی

چه طور باید با خود پرستی مبارزه کرد؟ کشور باید به شیوه‌ای نظم گیرد که بین منافع افراد و منافع عموم تفاوتی نباشد. در کشورهای بی سامانی چون کشور هو-ای، خود پرستی چیز هولناکی است. در اجتماع منظم خود پرستی افراد به نفع جامعه است.

## در وظیفه افراد

در جامعه‌های سامان گرفته، نیازی نیست که دایم از وظیفه افراد در مقابل کشور صحبت شود. در این جامعه‌ها فشار چندانی بر فرد نیست. زندگی آسان است. خطایی که از یکی سر زد، بی عجله اما بی درنگ اصلاح می‌شود. کاری را که یکی نتواند، دیگران می‌کنند. اگر یکی سر کار نیامد دیگران به اندازه کافی هستند.

## طرفداری متی از نی-ین

متی از نی-ین طرفداری می‌کرد. در این بحث که آیا ایجاد نظام جدید در یک کشور ممکن است یا نه، عقیده داشت که کار را باید در یک کشور شروع کرد و در ضمن ایجاد نظام در سایر کشورها، به کمال رسانید. بنای نظم جدید در یک کشور همان قدر برای ایجاد نظام در کشورهای دیگر لازم است که شروع بنای نظم جدید در کشورهای دیگر برای تکمیل نظام در یک کشور، ضروری است.

## نکته‌ای از روش بزرگ

در شروع جنگ بزرگ، کسانی در انجمن انتظار داشتند که دست کم کارگران بعضی از کشورها مانع ورود دولت‌هایشان به جنگ شوند. اینها می‌پنداشتند که دولت‌ها نخواهند توانست به توده زحمتکش مردم بقبولانند که جنگ لازم است. در این جا دونکته بود. اولاً معلوم شد که برای به راه انداختن جنگ، چندان لازم نبود که کارگران لزوم آن را قبول کنند. روشهای مؤثری وجود داشت تا آنها بی‌اعتقاد هم به جنگ کشانده شوند. ثانیاً توده بزرگی از کارگران به لزوم جنگ معتقد شدند. در واقع سراپای دستگاه اقتصادی، جنگ را می‌طلبید. جنگ متعلق به چنان اقتصادی بود. و آنهایی از کارگران که تردید داشتند تمام این دستگاه را باید برچید، یا برچیدن آن ممکن است، به لزوم جنگ معتقد می‌شدند. پس از این که از جانب کارگران مقاومتی برضد جنگ بروز نکرد، یا اگر کرد ضعیف بود، بسیاری از افراد انجمن یقین کردند که کار از کار گذشته است. می-ین-له با چنین عقیده‌ای مبارزه می‌کرد. می‌گفت: نحوه تولید تضادی بین طبقات مختلف نگهدارنده آن به وجود آورده است. اینک مبارزه آرام گرفته ولی نحوه تولید هنوز برجا است. بنابراین باید تضاد در آینده ظاهر شود. مردم به ظاهر یکدلند و دولت بسیار زورمند. ولی فشار اختناق به منتهای شدت رسیده است. قدرت دولت در فشاری است که بردوش کارگران می‌آورد. نظام اقتصادی موجود که برای کارگران گران تمام می‌شد اینک حامی دیگری یافته ولی باز هم برای کارگران گران تمام می‌شود.

## متی و اخلاق

متی می‌گفت: کمتر جمله‌ای دیده‌ام که با «تو باید» شروع شود و

برزبانم خوش جاری شود. در این جا منظورم جمله‌هایی است با مفهوم کلی، جمله‌هایی که مخاطبش عموم مردم باشد. اما يك جمله را می - پسندم: تو باید تولید کنی

## قیاس

لوا، نویسنده پرافتخار و محبوب می گفت: قلمم از طلا، فرمانم مطاع، زخم با وفا و عتیقه‌های منزلم اصیل و دوستانم نلفه‌اند. متی می گفت: قلم من از آهن است، خواهش‌هایم را نشنیده می گیرند و زخم با دیگران می رود. شاگردان و دوستان من همان قدر دچار اشتباه می - شوند که خودم هم می شوم. تنها تابلویی که دارم بدل ارزان قیمتی است از کاری مشکوک، عجیب نیست؟

## اندیشه‌های خطرناک

پس از این که فیلسوف چینی، متی، از حضورم مقام عالی رتبه‌ای بازگشت به شاگردانش گزارش داد که بیشتر بحث شخصیت عالی‌قدر بر سر اندیشه‌های به اصطلاح خطرناک بود. متی می گفت: جناب ایشان بسیار تند و با شدت ولی مبهم و سر بسته صحبت می کرد. اما تعجبی نیست اگر اندیشه‌هایی مثل «آن که کار می کند غذا می خواهد» یا «برای ساختن پل پل ساز لازم است» و یا «باران از آسمان به زمین می بارد» به نظرشان خطرناک بیاید. باور کنید این احساس به من دست داد که در جلد چنین آقایی رفتن، بسیار خطرناک است.

## پزشك غير سياسى

متى فيلسوف با چندتن از پزشكان درباره نابسامانى‌هاى مملكت صحبت مى‌كرد و از آنها مى‌خواست كه در اصلاح آن كمك كنند. اينها مى‌گفتند ما سياستمدار نيستيم و به همين علت دعوت او را رد مى‌كردند. متى در جواب داستان زيرا را حكايه كرد:

پزشكى به نام شين-فو<sup>۱</sup> در جنگ خاقان مينگ<sup>۲</sup> براى تسخير استان شن-زي<sup>۳</sup> شركت كرد. او در بیمارستانهاى نظامى مختلف كار كرد و كارش چنان خوب بود كه مدت‌ها در مدارس پزشكى، رفتار نمونه او را سرمشق تدريس كرده بودند. دست مصنوعى كنه ساخته ابتكارى او بود، براى سربازانى كه يك دستشان در جنگ افتاده بود، شهرت زياد يافت. براى او مسئله جبران دست و پاى متلاشى با جوارح مصنوعى حل شده بود. مى‌گفت علت كمال من در هنر پزشكى اين است كه بى‌هيچ ملاحظه تمام علاقه‌هايم را كه با پزشكى مربوط نبود، کنار گذاشتم. مى‌پرسيدند: هدف جنگى كه در آن شركت كرده‌اى چيست؟ مى‌گفت در لباس پزشك نمى‌توانم در اين باره عقیده‌اى داشته باشم. توجه من به - انسانهاى صدمه ديده است نه به مستعمرات پرثمر. دربار خاقان چنين حرفهائى را براى او، با توجه به ارزشهاى پزشكى‌اش، سخت نمى‌گرفت و چشم‌پوشى مى‌كرد. زيرا وقتى عقیده او را درباره نوشته‌هاى كى-ين<sup>۴</sup>، مرد آشوبگرى كه جنگ، تسخير سرزمينهاى غير، اطاعت سربازان، دستگاه خاقانى و مزد ناچيز كشاورزان و زحمتكشان را محكوم مى‌كرد - مى‌پرسيدند، مى‌گفت: اگر فيلسوف بودم در اين باره عقیده‌اى مى‌داشتم؛ اگر سياستمدار بودم ممكن بود با دستگاه خاقان مبارزه كنم؛ سرباز كه نيستم تا نمرد كنم و از كشتن دشمن سرباز زنم و حمال هم نيستم تا بگويم مزد كم است. در شغل پزشكى همه اين كارها را نمى‌توان كرد. فقط

۱- Schin-Fu

۲- Ming

۳- Chensi

۴- Ki-en



يك كار ممكن است و آن كارى است كه ديگران نمى‌توانند، يعنى علاج زخم.

با اين همه شين فويك بار در وضعيت خاصى اين موضع رفيع و منطقى را ترك كرد. وقتى كه دشمن داشت شهر محل بيمارستان او را فتح مى‌كرد سراسيمه گريخته بود تا به جرم طرفدارى خاقان كشته نشود. او راديدند كه در لباس دهقانى از ميان خطوط دشمن مى‌خزيده و در خطر حمله دشمن، مردم را مى‌كشته و در جواب كسانى كه رفتارشان را نكوهش مى‌كردند فيلسوفانه مى‌گفته: چه طور مى‌توانم بيه عنوان پزشك خدمت كنم در حالى كه به عنوان انسان كشته شده باشم.

## هنر مبتدل

كين-يه مى‌گفت، چه سود از انتقاد هنر مبتدل و طلب هنر بهتر و يا تحقير سليقه مردم؟ به جاي اين‌ها همه بايد پرسيد: تريك براى مردم چرا؟

## شك و ترديد

دو كه شاگرد متهى بود گفت: بايد نسبت به آن چه كه با چشم خود ندیده‌ايم مشكوك باشيم. به خاطر اين عقیده منفى او را ناسزا گفتند و او ناخرسند خانه را ترك كرد. زمانى نگذشته بود كه دو باز آمد و در آستانه در گفت: حرفم را اصلاح مى‌كنم: بايد نسبت بيه آن چه هم كه به چشم مى‌بينيم مشكوك باشيم. پرسيدند: حد ترديد چيست؟ گفت: آرزوى عمل.

## پرداختن به اخلاق

متی می‌گفت: کمتر کاری دیده‌ام که برای اخلاق انسان مضرتر از پرداختن به اخلاق باشد. کسانی می‌گویند: راستی را باید دوست داشت، به وعده وفا نمود و در دفاع از نیکی‌ها مبارزه کرد. ولی درختها نمی‌گویند: سبز باید بود و میوه را راست به سمت زمین رها کرد و وقتی که باد می‌گذرد زمزمه در برگها انداخت.

## در تضاد پدیده‌ها

یکی از شگردهای کار می-ین-له این بود که در پدیده‌ای به ظاهر يك دست و يك نواخت، تضاد را کشف کند. وقتی عده‌ای از مردم را می‌دید که در مقابل سایر گروهها واحد متشکلی ساخته‌اند، احتمال می-داد که با این حال در میان خود بسیار متفرق و با حتی با هم دشمن باشند، به این سبب که منافع بعضی با منافع دیگران در تعارض می-افتاد. به علاوه، افراد این گروه در برخورد با گروه‌های دیگر، رفتاری به تمامی و همیشه يك دست نداشتند. به این ترتیب گروه، پدیده‌ای تمام و کامل و يك شکل نیست؛ آن طور که پیوسته با سایر گروه‌ها در تعارض باشد و دشمنی ورزد، بلکه روابط در حال تغییر است و پیوسته هرچند با شدتهای متفاوت - یکسانی گروه در خود و تضاد آن با سایر گروهها، دستخوش تغییر است. کامه در زمان خود به کارگران هشدار می‌داد، اربابان خود را گروهی بس یکدست و هماهنگ نبینند. در واقع همان وظیفه زورگوئی که سبب اتحاد بهره‌کشان است، در عین حال بین آنها نفاق می‌اندازد. اینها با یکدیگر دشمن هستند و در بسیاری از مسایل نظری و رفتاری متفاوت دارند. کارگران می‌توانند از چنین فرصتی بهره‌برند. البته این در صورتی برایشان ممکن است که در عین

حال هرگز از همبستگی بهره‌کشان غافل نشوند.

بسیاری از مردم می-ین-له را آدم زیرک و مکاری می‌پنداشتند که با دشمن دوستی می‌کند تا سرانجام بر او غالب شود. اما این پندار غلط بود، صرف‌نظر از این که برحسب دیدگاهمان، چنین خیانتی را مقبول یا مردود بدانیم. در واقع مسائلی پیش می‌آمد که گروهی از بهره‌کشان در کشمکش با گروه دیگری از خودشان، از خواسته‌های کارگران دفاع می‌کردند. نه به‌خاطر کارگران بلکه به‌خاطر منافع خودشان. اتحاد صادقانه کارگران با این عده، تا زمانی که در این پایگاه بودند، ممکن بود. کارخانه‌داران و تجار که در مبارزه خود علیه اشراف از پشتیبانی کارگران برخوردار شدند و با کمک آنها اشراف غلبه کردند، در عین حال ظالمانه‌ترین اجحاف‌ها را به آنها روا می‌داشتند. با این همه کامه عقیده داشت عمل کارگران صحیح بوده است. چون به‌طریقی از پیروزی دشمنان خود بهره‌مند می‌شدند. تجارت و تولید صنعتی از آن پس بما آزادی بیشتری تکامل یافت. و هر چند که این به‌مراکز بهره‌کشی از کارگران رونق می‌داد ولی همین مراکز، زادگاه آزادی آنها نیز بود.

### کوچکترین واحد چیست؟

کوچک‌ترین خانواده را عنوان کرد. متی گفت: شاید این در زمانهای قدیم صدق می‌کرده. خانواده‌ها از ملک خود در مقابل یکدیگر دفاع می‌کردند. امروزه چنین ملکی کجا یافت می‌شود؟ همه تجربه‌ها مال پدر بود زیرا فقط او تصمیم می‌گرفت. امروز او فقط ضربه می‌خورد. و فقط جای زخم است که برایش می‌ماند. از این جای زخم‌ها جوانترها هم دارند. آنها هم مثل پدرها ضربه می‌خورند. ولی در جای دیگر. زیرا خارج از خانه پدری کار می‌کنند. آن روزها پدر چاره‌ای می‌دانست، امروزه دیگر نمی‌داند.

متی به شاگردان آموخت: کوچکترین واحد آنجا به وجود می‌آید که کار می‌شود و یا آنجا که به جستجوی کار می‌روند. در این جا تمام تجربه‌های زندگی گرد هم می‌آید. دانایی این واحد بیش از دانایی تک-تک اعضای آن است. اجتماع مرکب از افراد نیست بلکه مرکب است از کوچکترین واحدها. اگر اجتماع بخواهد، کوچکترین واحدها می‌توانند از هم بپاشند ولی اجزای آنها فوری در پی تشکیل کوچکترین واحد جدیدی می‌روند. فرد از عضویت خود در کوچکترین واحد نیرو می‌گیرد. کونگ گفت: خانواده اتفاقی نیست. سایر مجمع‌ها اتفاقی است. متی گفت: شاید این در زمانهای قدیم صدق می‌کرده. مگر امروزه اتفاقی نیست که کدام زن به کدام مرد شوهر کند تا بچه بیاورد؟ اگر اتفاقی نباشد تنها به این خاطر که مجمع‌هایی هست که در آن زن و مرد معاشر و همکار یکدیگرند. شاگردان کونگ می‌گویند بهره‌ای که انسانها تولید می‌کنند به جیب اشخاص معینی می‌رود، به جیب همه نمی‌رود. من، همه‌جا انسانها را می‌بینم که برای اشخاص معینی کار می‌کنند اما از این بابت خشنود نیستم. دلم می‌خواست برای خودشان کار می‌کردند. کوچکترین واحد نمی‌خواهد که دست آورد افراد به یک کیسه ریخته شود. کونگ می‌گوید بچه‌ها باید والدین را دوست بدارند ولی دوستی به فرمان نیست. چرا باید همه را رها کنند و همان والدین را دوست بدارند؟ اعضای کوچکترین واحد لازم نیست یکدیگر را دوست بدارند فقط باید هدف مشترك را دوست داشته باشند. خانواده‌ها ساکن اندلی کوچکترین واحد پراز تحرك است و خدمتگذار اتصال و جوشش. خانواده‌ها در خدمت جدایی هستند.

### کامه و بنای نظام بزرگ

کامه به کارگران می‌گفت: از کسانی که موعظه می‌کنند که شما باید نظام بزرگ را به وجود آورید پرهیز کنید. اینها آخوند و ملا

هستند. اینها باز به دنبال خیالات واهی کارهایی برایتان در نظر گرفته‌اند. یکبار بی‌نظمی بزرگ را به گردنتان می‌اندازند و بار دیگر می‌گویند نظام بزرگ را به وجود آورید. در واقع کار شما این است که زندگی خود را سامان دهید. در حالی که به این کار مشغولید نظام بزرگ را هم ساخته‌اید. تجربه‌های تلخی که بی‌نظمی بزرگ به شما آموخته و علاوه بر آن، چند تجربه خوب که همقطاران شما در بعضی قیام‌ها اندوخته‌اند، راهنمای شما خواهد بود. اما بهتر است خانه مطلوب را در مغزتان تا آخرین میخ نسازید. کاری کنید که تا آنجا که ممکن است دستتان باز باشد. چه هنگام طرح نقشه آسان‌تر می‌شود بحث کرد، تا وقت پیاده کردن آن و هنگام ساختن. بسیاری چیزها به ذهن می‌رسد که به وقت طرح نقشه از نظر پنهان بوده است. مواظب باشید که بنده ایده‌آل‌ها نشوید و گرنه به زودی نوکر مالاها خواهید شد.

## هنر اصیل

متی می‌گفت: چندی پیش کین-یه شاعر می‌پرسید که آیا در زمانه ما شعر ساختن در وصف طبیعت جایز است؟ جوابش دادم، آری. پس از مدتی که او را باز دیدم پرسیدم: در وصف طبیعت شعری سروده‌ای؟ جواب داد: نه. پرسیدم چرا؟ گفتم: یکبار سعی کردم صدای ریزش قطره‌های باران را آن‌طور وصف کنم که به خواننده احساس مطبوعی دست دهد. در این باره فکر می‌کردم و گه‌گاه خطی می‌نوشتم. در ضمن پی‌بردم که این صدای ریزش باران باید در گوش همه، ترنم خوشی باشد. حتی برای آنها که سقفی به‌روی سر ندارند و وقتی می‌خواهند بخوابند آب در گریبانشان می‌چکد. در مقابل این وظیفه به‌ترس افتادم و منصرف شدم. در حالی که می‌کوشیدم و سوسه‌اش کنم گفتم: هنر که به یک امروز چشم ندوخته. ترنم باران همیشه خواهد بود. بنابراین شعری در وصف

آن می‌توانست پابنده بماند. مین-یه افسرده جواب داد: آری، روزی که دیگر باران در گریبان خفته‌ای نچکید، می‌شود از این شعرها گفت.

## کهنه‌های نو

یکی از شاگردان به متی می‌گفت: آنچه به ما می‌آموزی کهنه است. همین درس‌ها را کا-مه و می-ین-له گفته‌اند و بسیاری کسان دیگر. متی جواب داد. اینها را چون که قدیمی است، یعنی چون ممکن است فراموش شود یا کسانی بی‌پندارند فقط در گذشته صحت داشته، درس می‌دهم. مگر نه این که بسیاری از مردم هستند که این درسها برایشان تازه است؟

## زندگی خود را بسازید

متی می‌گفت: بنای شهرها و پلها و ساختن ماشین‌ها و حمل آوردن گندم کافی نیست. باید به‌زندگی خودتان هم سامان دهید. شهرها بی‌قاعده به‌وجود آمده‌اند. هر جا خانه‌ای بود خانه‌ای در کنارش ساختند و خیابان به خیابان دیگر پیوست. ولی بعدها به‌موقع شهر سازان وارد کار شدند. با این حال شهرهای پرنکبتی هم داریم که از روی نقشه ساخته شده‌اند؛ ولی از روی نقشه‌های نکبتی. (اگر شهرهایی که طبق نقشه ساخته شده‌اند ناهنجار و بی‌قواره‌اند، نقص از کار با نقشه نیست بلکه از آنجا که خود نقشه‌ها خراب بوده‌اند.)

## در رابطه کشورها

اگر به کشورها در روابطشان با هم، بیش از آنچه در روابط

انسانها مجاز و قابل تحمل است، اجازه دهیم و یا تحمل کنیم، تولید فساد می‌شود. اگر برای دستگاه کشوری قانون‌ها یا بی‌قانونی‌های خاصی قایل شویم که فقط برای خود دستگاه معمول باشد، دستگاه اداری مملکت را به صورتی غیر انسانی، به صورتی فوق بشری در آورده‌ایم. دولت حق ندارد مافوق انسان باشد! دولتها اغلب می‌گویند که برای ملت و نه برای خود عمل می‌کنند و به این طریق جنایت‌ها و بی‌قانونی‌های خود را مجاز قلمداد می‌کنند. اما، جنایت به این بهانه که برای دیگری صورت گرفته، مبدل به عمل پسندیده‌ای نمی‌شود. دولتی که بی‌قتل و دزدی نابود می‌شود، باید نابود شود!

### زندگی نامه افراد

می‌دانیم که ملتها چه بهره‌هایی از ثبت تاریخ خود می‌برند. همان مزایا نصیب افراد انسانی هم می‌شود اگر تاریخ زندگی خود را ثبت کنند. متی می‌گفت: خوب است هر کس مورخ خود باشد. در این صورت با دقت بیشتر و خواسته‌های پراحتری زندگی می‌کند.

### استدلال غلط می-ین-له بر ملا می‌شود

پس از تحول بزرگ که می-ین-له زمین را به رعایای فقیر تقسیم کرد، اندیشمندان نظام بزرگ در کشورهای خارج از سرزمین سو سخت به تعجب و انکار افتادند. همه متفق بودند که زمین را باید به دهقان داد ولی برنامه می-ین-له تقسیم زمین به کشاورزان نبود. هدف این بود که کشاورزی بزرگ به صورت بهره‌برداری دستجمعی از زمین انجام

شود، نه تکثیر خورده مالکان کوچک. در ابتدا می-ین-له از پرداختن به سازمان اقتصاد بزرگ منصرف شد تا، با توجه به آرزوی توده‌های وسیع دهقانها، آنها را طرفدار خود سازد. بسیاری از کسان او را فریبکار خواندند با این اتهام که او زمین را داده است تا در اولین فرصت باز پس گیرد. بعضی‌ها او را متهم می‌کردند که برنامه حزب دیگری را که همیشه زمین برای دهقانها مطالبه کرده بود، دزدیده تا این حزب را از میدان بدر کند. اما، کار او تنها عمل ممکن در چنان وضعی بود. جالب این جا است که می-ین-له در انجمن خود، برای این که لزوم تغییر برنامه را ثابت کند، فقط از استدلال سیاسی استفاده می-کرد. ظاهراً او نیز غافل از این نکته بود که پرداختن به بنای اقتصاد بزرگ در آن مراحل ابتدایی، به علل اقتصادی ممکن نبود. زیرا برای چنین کاری علاوه بر تحول سیاسی، انقلاب صنعتی هم لازم بود. کشت دستجمعی زمین بی‌وسیله کار ماشینی برزراعت فردی برتری نداشت. حتی چند سال پس از آن هم هنوز ماشین کافی در دست نبود. بنابراین عمل می-ین-له صحیح بود که به خواسته دهقانها روی آورد. و دلیل کافی هم برای این کار پیدا کرد.

## عادت‌های ناپسند

متی می‌گفت: رفتن به جایی را که با رفتن به آن نمی‌رسیم، باید ترك کنیم و بحث را در موضوع‌هایی که با بحث فیصله نمی‌گیرد، باید کنار گذاشت و اندیشه را در مسایلی که با اندیشیدن حل نمی‌شود، باید از سر دور کرد.



## پند متی

متی می گفت: در را همیشه باید بست حتی پشت سر دوستی که رفته است و گرنه هوا خیلی سرد می شود. کین-به گفت: سردتر از آن ممکن نیست بشود. متی گفت: چرا ممکن است.

## همیشه در پی آموختن باش

متی گفت: حتی تماشای ترس در چشمان کسانی که ارجمندها می داریم، آموزنده است.

## می-ین-له می گفت: باید چون واقعیت قاطع و خشن بود

می-ین-له همیشه از خشونت و تهور کوبنده حکام مثال می - آورد. می گفت: نگاه کنید خود را به چه خطرهایی می اندازند و چطور تعهدات را زیر پا می گذارند و مقدسات خود را رها می کنند و آرام ندارند تا منافعی به دست آورند و از ضررها بکاهند. حکومت کردن را از آنها یاد بگیرید. متی به شاگردان آموخت: انقلاب در بن بست ها صورت می گیرد.

## آنچه متی نمی پسندید

متی دوست نداشت سال نو را جشن بگیرد و وداع کند و به کسی هدیه تولد بدهد. دیدن مردم بدبخت را نمی خواست و برای آینه نقشه نمی کشید. دوست نداشت از شیرینی موفقیتها لذت برد و از ناکامی ها گلایه کند و از دقایق کوتاه ممتنع شود. بی آمادگی و بی موضوع

به چیزهای دیگر، ممکن نیست.

## شهرت صفات ناپسند

گاه پیش می‌آید که در کشوری صفات ناپسند به شهرت می‌رسد. صفاتی چون وحشی‌گری، تعصب، اجحاف، بهره‌کشی، روح جنگجویی، خودپرستی ملی، قبول بی‌انتقاد و شبیه آن‌ها اندازه‌ای مطلوب همگان می‌شود، حتی مطلوب توده مردم. همه افسوس می‌خورند ولی اقرار می‌کنند که این صفات خبیث، لازم است. اگر بپرسی چرا لازم است می‌گویند: مدت‌های زیاد خصالت‌های ناپسند در کار بوده است. مثل تن-پروری بالائی‌ها، خودخواهی امناء و حماقت بزرگان و از این قبیل. بی‌شک در چنین وضعی برای کشوری که مفلوکش کرده‌اند صفات فوق‌العاده‌ای لازم است. ولی، بهتر است پلیدی‌های کهنه را موقوف کنند و نیز شرایطی که آنها را به وجود آورده از میان بردارند. نه این که صفات زشت جدیدی را به کار گیرند.

## اوضاعی که فضایل خاص لازم دارد

یکبار، وقتی متی به کشورهایی می‌ناخت که فضایل خاصی طلب می‌کنند، شاگردانش پرسیدند: پس باید اعتصاب کنیم اگرخواستند صاحب صفات ممتاز باشیم؟ متی بی‌درنگ جواب داد: مردم چاره‌ای ندارند جز این که صفات ممتاز خود را به کار گیرند. تا وقتی که ملت در چنگ حکام است به ناچار باید با صفات ممتاز پیش بیاید. مجبور است فضایی به کار گیرد تا حکام را براندازد.. عشق به آزادی، عدالتخواهی، تهور، پاکی عمل، فداکاری و انضباط، همه لازم است تا کشوری چنان سامان گیرد که برای زیستن احتیاج به فضایل خاصی نباشد. می‌توان گفت همان شرایط نکبت بار است که تلاش فوق‌العاده اخلاقی را لازم می‌کند.

## بی‌نیازی از فضایل اخلاقی

کشوری که در آن مردم کارها را خود به دست گرفته باشند، احتیاجی به رهبری داهیانه ندارد. در کشوری که زورگوئی ممکن نباشد، عشق به آزادی لازم نیست. وقتی به مردم ظلمی نرسد، حس عدالتخواهی آنها چندان تکامل نمی‌یابد. جایی که احتیاج به جنگ نباشد، احتیاجی به دلاوری نیست. اگر دستگاه اداری خوب باشد لزومی نیست که مردم فوق‌العاده خوب باشند. البته در آن صورت اگر کسی خواست می‌تواند فوق‌العاده خوب باشد، هر کس به میل خود می‌تواند آزاده، عادل و دلاور باشد بی‌آن که خود و دیگران را آسیب رساند.

## پرداخت حقوق دولتی به شاعران

متی می‌گفت: مواجیبی که دولت به طور افتخاری به بعضی شاعران می‌پردازد، مرا بدبین می‌کند. این در صورتی بلامانع است که شاعر با تولید اثری، خدمت فوق‌العاده‌ای به دولت کرده باشد. منظورم خدمت به دولت است نه به ملت.

پرداخت حقوق در ازای خلق آثار ادبی زیبا، به طور معمول، موجه نیست. دولت نباید بی‌آن که خدمتی دریافت کند هدیه‌ای بدهد. دولت نماینده ملت در امور فرهنگی نیست و باید از آن احتراز جوید. شاعران هم نباید بی‌آن که خدمتی انجام داده باشند از دولت پول قبول کنند. وگرنه به وضع خطرناکی به دولت یعنی به اداره مربوطه، وابسته می‌شوند. اما دولت می‌تواند برای تأمین معاش شاعران پول ترجمه‌های آنها را بپردازد. ترجمه کاری است که مهارت فنی می‌خواهد و بازرسی آن آسان است. این بازرسی فهم هنری را بالا می‌برد. به این ترتیب برای شاعران ممکن می‌شود هر قدر لازم می‌دانند تجدید در شعر خود

وارد کنند بی آن که به این علت به گرسنگی محکوم شوند. مثلاً به این بهانه که کسانی عاشق آثار هنری قدیمند. ممکن است مقداری از تجربه‌های جدید شاعران هم در ترجمه وارد شود ولی اندازه آن محدود و به خصوص قابل بازرسی خواهد بود. از این راه شاعران امکان پیدا می‌کنند آثار خود را با کارهای سایر شاعران، از زمانها و زبانهای دیگر بسنجند. و پولی که می‌گیرند در مقابل خدمت مفیدی است که برای مردم انجام می‌دهند. زیرا اهمیت ترجمه‌های خوب برای ادبیات زیاد است. به علاوه در این کار زبانهای خارجی را می‌آموزند که این هم مفید است. مثلاً از این راه که زبان خود را بهتر یاد می‌گیرند. دولت می‌تواند با پرداخت پول ترجمه کم‌کافی - و نه زیاد - به خلق کارهای تازه بکند.

### هدیه کردن يك هدیه

شاگردان متی مشورت می‌کردند که چه هدیه‌ای برای استاد مناسب است. اولی مصمم شد چیزی هدیه کند که وسیله تولید باشد؛ دومی، چیزی را که خود تولید کرده بود، تا استاد ببیند که درس او ثمری تولیدی داشته است. سومی گفت: به او هدیه‌ای هدیه می‌کنم. جلیقه‌ای گرم تا به او - که از سینه علبل است، هدیه کند. این بیش از هر چیز شادش می‌کند.

### پرده پوشی جنایت‌های دولتی

جنایت‌های هولناکی که به دست حکام انجام می‌شود، همین که

وارد زندگی روزمره شد، ظاهری عادی به خود می‌گیرد و تقریباً به چشم نمی‌آید. دستگاه علاوه بر جنایات‌هایش تمام کارهای دیگر را هم که لازم و غیر قابل تأخیر است، روبراه می‌کند. یعنی دولت حق انجام کارهای مفید را هم به انحصار خود درآورده است. علاوه بر این دستگاه دولت متشکل از انسانها است و این در پایان روز که دستگاه تعطیل می‌شود، معلوم است. ما با این آدمها خویشاوند و منسوب و دوست هستیم. قاضی دستهای آلوده به خون خود را می‌شوید، در میان دیگران که در غروب دست می‌شویند تا آثار کار را از آن پاک کنند و در زیر همان شیر آب. پپش را که روشن می‌کند جنایتکاری نیست که پس از انجام عمل شنیع پکی به دود می‌زند (چنین برداشتی البته نیشدار و گزنده است) بلکه آدمی است عادی که پپ می‌کشد و اتفاقاً جنایتی از او سرزده (که باعث تأسف است).

آن چه در جریان جنجال محاکمات فرمایشی لاپیزیک<sup>۱</sup> دیدیم ابتدا ناخوشایند می‌نمود. فعالیت دستگاه قضائی برای جمع‌آوری هر نوع مدرک و از همه جا برضد متهم، تأثیر خود را بعد از محاکمه ظاهر کرد. این کوشش دستگاه همچون عملی که ثمر داده بسا شد قبول شد. وقتی معلوم شد که هدف جمع‌آوری و انتخاب مدارک، اثبات اتهام است، بدبین شدیم. اینک آنها به هدفشان رسیدند و حکم هم صادر شد و برای آرام کردن ما مدرک کافی در دست است.

## دادگاههای نی‌ین

سرزمین سو که کشور کارگران و دهقانان است، پانزده سال پس از تأسیس به زیر سلطه اداره‌چی‌ها افتاد. وظیفه عظیم بنای نظام بزرگ

---

۱- Leipzig

با اختلاف عقیده‌های بزرگ همراه بود و طبیعی است که همین، میدان را به دست اداره‌چی‌ها می‌داد.

در آن زمان کشور در دست دو حاکم بود. یکی فی-ین و دیگری تو-تسی<sup>۱</sup>. فی-ین در خود مملکت زندگی می‌کرد. اما توتسی آن طرف دریاها، در نقطه‌ای دور بود. با این همه هر دو قدرتی یکسان داشتند. هرآنچه در کشور انجام می‌شد فی-ین تأیید می‌کرد و توتسی همه را غلط می‌دانست. فی-ین ادعا می‌کرد که هر کار که در کشور انجام می‌شود، من کرده‌ام. توتس می‌گفت هیچ يك آنها به صلاح نبوده است. در واقع بسیاری کارها انجام می‌شد که توتسی هم می‌خواست و بسیاری کارها انجام می‌شد که فی-ین هم نمی‌خواست. آنها که می‌توانستند بر جریان کارها تأثیر بگذارند راضی بودند. ولی طبیعی است، ناراضیان هم بر جریان کارها تأثیر می‌گذاشتند. توتسی دایم به قدرت عظیم فی-ین اشاره می‌کرد و فی-ین تقریباً تمام حرفش از قدرت عظیم توتسی بود. بعضی از اداره‌چی‌ها فی-ین را پدر خلقها و توتسی را ذلیل‌کننده آنها می‌دانستند. بعضی دیگر توتسی را پدر خلقها و فی-ین را ذلیل‌کننده آنها می‌دانستند. و تمام عمال دستگاه یکدیگر را اداره‌چی می‌نامیدند، با نکبت‌انگیزترین معنی کلمه.

## خطر اعتقاد به گردش احوال

طرفداران تکامل، اغلب وضع موجود را به حقارت می‌نگرند. تصور زوال شیئی اهمیت آن را به نظرشان کم می‌کند. دوره‌های تاریخی را چون مراحل گذرا می‌پندارند و دوام آنرا در ذهن خود کوتاه می‌کنند. حرکت اشیاء را در نظر می‌گیرند و به دنبال آن موجودیت آنرا

۱- To-tsi

از یاد می‌برند. می‌دانند که اینک تبلیغاتچی حاکم است اما وقتی می‌گویند «هنوز» حکومت می‌کند، در نظرشان نکبت سلطه او کم می‌شود. گوئی نطفه مرگ را به همراه دارد. آنچه گذراست به چشمشان چندان ناهنجار نمی‌آید چون که به هر حال دورانش سپری می‌شود. اما، چیز سپری شونده هم می‌تواند کشنده باشد. به علاوه، چیزی به میل خود زوال نمی‌گیرد مگر که به زوال مجبورش کنیم.

### نکته‌ای از روش بزرگ

استاد هگل<sup>۱</sup> می‌گوید: هر آنچه هست فقط از آن طریق موجودیت می‌یابد که در عین حال موجود نیست. یعنی یا در حال شدن است و یا در حال نیست شدن. در کار شدن، هم بودن است و هم نبودن و همچنین در نیست شدن. هر شدنی به نیست شدن می‌انجامد و نیستی هر چیز به ایجاد چیز دیگری منتهی می‌شود. از پدیده‌ای که رو به فنا می‌رود پدیده دیگری حاصل می‌شود و در پدیده‌ای که ایجاد شده پدیده دیگری فنا گرفته است. ای گوینده: تو حتی ضمن صحبت هم تغییر می‌کنی و نیز آنچه حرف تو بر سر آن است در حال تغییر است. اما هر چند که در هر چیز جدید پدیده‌ای قدیمی موجود است با این همه به‌خوبی می‌شود از پدیده‌های نو و کهنه صحبت کرد. گفتار کسانی که روش بزرگ را به درستی به کار می‌گیرند سست‌تر نمی‌شود که استوارتر می‌شود.

استاد هگل می‌گوید: چیزها پدیده‌هایند، در پس اوضاع جریانیها برقرار است؛ و پیشرفت کار، عبور از حالتی است به حالت دیگر.



## زندگی و مرگ

فی-ین می گفت: همیشه در جهان چیزی در حال مردن است. ولی آنچه می میرد به سادگی تن به مرگ نمی دهد بلکه برای بقای خود تلاش می کند و می خواهد دوره عمر سپری شده را بازگرداند. همین طور هم پیوسته چیز نوی قدم به زندگی می گذارد. این چیز که دارد جان می گیرد به سادگی به جهان نمی آید بلکه فریاد می کشد و چنگ می اندازد و از حق زندگیش دفاع می کند.

## واقعیت دادن به نظام بزرگ

بسیاری کسان می پندارند نظام بزرگی که کامه و ان-فوا و می-ین-له از آن صحبت کرده اند چیزی است ضد تمام نظام ها و یا ضد بی سامانی هائی که تا کنون وجود داشته است. می پندارند نقشه کاملی در دست است که اینک باید به عمل در آید.

شک نیست، آنچه داریم بی سامانی است و آنچه در طرح می-پرورائیم سامان است. اما وضع جدید از وضع قدیم حاصل می شود و مرحله بعدی آن است. سعی ما چندان بر آن نیست که وضعی کاملاً جدید، که راهی به آن نیست، به وجود آوریم. بلکه ما گام بعدی را برمی داریم. به این معنی که از وضع موجود نتیجه گیری می کنیم. وضع جدید از طریق واژگون کردن وضع پیشین و توسعه و تکامل آن به-وجود می آید. اندیشمندان قدیم، نظامی در بی نظمی اجتماع زمان خود تشخیص دادند و نشان دادند که همین بی سامانی زمانی به زور بر اجتماع مسلط گردید و خود تحول یافته و کامل شده و ادامه نظامی بود که رو به نیستی می رفت. بنابراین نمی توان انتظار داشت که نظام بزرگ

به يك ضربت و يك روزه و با يك اراده، برقرار شود. ایجاد نظام بزرگ عملی است قهرآمیز، به دست اکثریت مردم. زیرا که مخالفانش در ضديت با آن به زور متوسل می‌شوند. اما، به کمال رساندن آن روندی طولانی دارد و نوعی تولید است.

## تقسیم کار

بی‌شك تقسیم کار نوعی پیشرفت است. اما، از آن وسیله‌ای برای زورگوئی ساخته‌اند. وقتی به کارگری می‌گویند باید در درجه اول انومبیل ساز خوبی باشد، منظورشان این است که مثلاً تعیین دستمزدش را باید به دیگران که در این زمینه خبره‌اند، یعنی به کار فرمایان یا سیاستمداران خوب واگذارد. وقتی به پزشکی می‌گویند باید در درجه اول در شناسائی بیماری سل تحقیق کند، منظورشان این است که به مسئله مسکن که مولد سل است، مداخله نکند. تقسیم کار را طوری ترتیب می‌دهند که بهره‌کشی و زورگوئی در آن میانه‌ها بر جای بماند. گوئی این هم کاری است که باید به دست کسانی انجام شود.

## حکومت ملت

متی می‌گفت: قدرت می-ین-له و رفقاییش در زمان انقلاب بزرگ، همانقدر بود که مردم را متقاعد می‌کردند. فرمان‌های می-ین-له اعتقادهای خلاصه شده بود. می-ین-له نمی‌توانست بگوید: قدرت عظیم حریف او را مجبور می‌کند که فرمان دهد. قدرت دشمن او را مجبور می‌کرد مردم بیشتری را متقاعد کند. نی-ین دشمنان کمتری داشت و فرمان می‌داد.

## اعتقاد (معنی جدید کلمه)

برای این که از حکومت مردم سخن بگوئیم، باید به لغت اعتقاد معنی جدیدی بدهیم. معنی جدید باید باشد: متقاعد کردن مردم. حکومت مردم به معنی حکومت استدلال‌ها است.

## فرسایش اعتماد

متی می‌گفت: اعتماد مردم وقتی سست می‌شود که بر آن تکیه شود.

## در احوال هنرمند سمج

متی در یکی از شهرستانهای شمالی، در کاخ مردم، پرده نقاشی زیبایی دید که هشت زن و مرد بسیار فقیر را درسین مختلف نشان می‌داد. اینجا کتابی در پیش داشتند و از یکی از همقطاران خود درس می‌گرفتند. در کنار پرده لوحه چوبینی آویخته بود که بر آن شعری از کین-یه، در ستایش آموختن، نوشته شده بود. متی از کارگران پرسید: این را از کجا آورده‌اید؟ با خنده گفتند: آها، این تصویر را یکی از این هنرمندها به گردن ما گذاشت. بقیه عکسهای این جا را خودمان انتخاب کردیم چون که مطابق پسند خودمان بود و اشاره به تصویرهایی کردند که همگی بسیار بد بود - ولی این یکی را که تو نگاه می‌کنی، به اصرار نقاش برداشتیم. یک روز تمام به اصرار حرفش را به گوشمان خواند. سه بار شعر را برایمان تکرار کرد. می‌گفت هر خطی را در این پرده با دقت و به منظوری رسم کرده است. دایم به جانمان سیخ می‌زد که مگر این زیبایی‌ها و آن ظرافت‌ها را نمی‌بینید. بالاخره چندتن از ما

را به خوبی نقاشی متقاعد کرد. چند نفری هم قبول کردند که او بهر حال هنرمند است و بقیه مان می‌خواستند از شرش خلاص شوند. به این ترتیب بود که نقاشی و لوحه شعر را خریدیم تا مایوسش نکرده باشیم. دیگر این که می‌خواستیم کمکی به او کرده باشیم، ما می‌فهمیم گرسنگی یعنی چه.

متی گفت می‌فهمم؛ باید آدم پوست کلفتی بوده باشد. ولی اگر اکثریت شما از این نقاشی خوشتان نمی‌آید، چرا بعد از این که نقاش با رضایت رفت، آویزانش گذاشتید؟ - پیدا بود که نافله‌گیر شده‌اند. گفتند: ها، بله، چیز عجیبی است. مثل این که این پرده، چیزی از سماجت نقاش درخود دارد. آنجا آویزان است و حرف می‌زند. اگر با تحقیر نگاهش کنی نمی‌رنجد ولی اگر بخواهی برش داری فریادش به آسمان می‌رود، مبارزه می‌کند، گویی حزبی درست کرده و کارش را دوست دارد. حتی کم تحمل هم هست و برضد دیگر نقاشی‌ها تبلیغ می‌کند. می‌خواهد بیرونشان بیاندازد. متی با خشنودی لبخند زد و گفت: به نظر من شما با خرید این پرده بیشتر به حال خودتان دلسوز بوده‌اید نه به حال نقاش و بخششی که کرده‌اید به خود کرده‌اید نه به او.

### تعریف چند مفهوم

ملت: متی توصیه می‌کرد که در نهایت احتیاط کلمه ملت را به کار برند. او مجاز می‌دانست که از يك ملت صحبت کنند تا در مقابل سایر ملتها مشخص شود و یا بگویند «خود ملتها» (تا در مقابل حکومتها - ایشان مشخص شوند). ولی در اصطلاح معمول کلمه جمعیت را بهتر می‌دانست. چون که جمعیت، برعکس ملت، معنی ساختگی یگانگی و همبستگی را در خود ندارد. اغلب «ملت» را جایی به کار می‌برند که

منظورشان در واقع «ناسیون» است یا ممکن است منظورشان «ناسیون» باشد. ناسیون همان جمعیت است به اضافه نظام حکومتی. منافع چنین ناسیونی همیشه با منافع ملت یکی نیست.

نظم: متی می‌گفت: جایی که بشود از عبارت «اطاعت کردن» استفاده کرد نباید عبارت «رعایت نظم» را به کار برد. هر کارگری می‌داند که اگر نظم را رعایت نکند، کارخانه قادر به تولید نیست. به همین دلیل کلمه نظم را با احترام برزبان می‌آورد. اما در چنین نظامی مفهوم اطاعت گوسفندوار هم نهفته است. چه تا این اطاعت نباشد، فرآورده‌های کارخانه از دست کارگران بیرون نمی‌آید. اما با توجه مطلق به تولید و در صورتی که منظور فقط تولید باشد، می‌توان با سرپیچی شدید از چنین اطاعتی، نظم کامل‌تری، یعنی نظم سازنده‌تری به وجود آورد. در بسیاری از کارهای کشوری، رعایت نظم - که توجه به آن برای اداره صحیح امور ضروری است - فقط برای بعضی از هدفهای دولتی مطالبه می‌شود که به تمامی غیر تولیدی و حتی انگل-صفت است. دستگامهای اداری بسیار بی‌نظم کار می‌کنند و مردم را به زور به اطاعت می‌آورد.

محیط زیست: هو-ای برای مملکت طلب محیط زیست می‌کرد. یعنی سرزمینهایی را می‌خواست که برای بهره‌کشی در اختیار بی‌آورد. متی اسم آن را «محیط کشتار» گذاشته بود.

### ستایش نی-ین

متی می‌گفت: کسانی می‌دانند که نی-ین از پاره‌ای جهات انسان مفیدی است و این برایشان بسیار اهمیت دارد. بعضی‌ها می‌دانند که او انسان نابغه ایست، بزرگترین انسانها است، نوعی خدا است. و

شاهد همه اینها برایشان آنقدر که مفید بودن برای دسته اول مهم است، اهمیت نداشته باشد.

## ترس از مرگ

منی می‌گفت: عموماً می‌بینم که مردم در روزگار ما از زندگی کوتاه و بی رونق خیلی کم و از مرگ خیلی زیاد می‌ترسند. ترس بیش از اندازه مردم از مرگ به علت کوشش بی‌وقفه آنها است در نگهداری آنچه دارند.

اگر این کوشش نباشد مال آنها از دستشان بیرون کشیده می‌شود. ناگواری از دست دادن مال در این است که آدم سرقت شده خودش به جای می‌ماند؛ اما وقتی جان کسی را بگیرند دیگر خودش نمی‌ماند. و به راستی هم بودن بی‌جان خوب نیست. اما وقتی جان نبود خود آدم هم نیست.

## نظر کی-ین-له درباره شریکها

تاجری به نام «ب» به شهر دوری سفر کرد. از آنجا که مشغله‌اش زیاد بود و می‌پنداشت که شریکش از او خاطر جمع است، از نوشتن به او غفلت کرد. شریک او از این بابت چنان آزرده شد، یا این که به این علت خود را چنان از او جدا دید که شرکت خود را با او بهم زد و حتی اموال او را به خیابان ریخت و گذاشت که ضایع شود. در این باره هم نامه‌ای به آقای «ب» نوشت که هرگز جواب آن را دریافت نکرد. سکوت همان سکوت قبلی ماند، علتش عوض شده بود.

## آزادی در کشور سو

متی می گفت: کسانی می گویند در سرزمین سو، جایی که نظام بزرگ برقرار می شود، آزادی نیست. می گویند مردم آن جا تنها به يك کار آزادند که آن هم بنای نظام بزرگ است. ولی باز در نحوه و سبک ایجاد نظام بزرگ آزاد نیستند.

ما می گوئیم نظام بزرگ اساس آزادی است. تا زمانی که مردم می پنداشتند که آزادی چیزی است جدا از نحوه تولید مایحتاج زندگی و نحوه همکاری در تولید آنها، می توانستند گمان کنند که با بعضی آزادی ها و بعضی اجازه ها که این با آن کار را به صلاح دید خود انجام دهند، آزادی بشر ممکن است. اما راه آزادی بشر این نبود.

## در ضعف همکاران

متی می گفت: می-ین-له ضعف های تمام مردم را می شناخت و می توانست با همه کار کند. می-ین با چند نفری می توانست کار کند و ضعف های آنها را نمی شناخت.

## داد گاهای می-ین

متی، می-ین را سرزنش می کرد که در محاکمه دشمنان حزبی-اش تکیه بسیار به اعتماد مردم می کرد. می گفت: اگر از من بخواهند مطلب قابل اثباتی را بی مدرک قبول کنم مثل این است که خواسته باشند مطلب غیر قابل اثباتی را باور کنم. چنین کاری را من نمی کنم. ممکن است می-ین با برکنار کردن دشمنانش در حزب، به مردم خدمتی کرده باشد. اما بهر حال این را اثبات نکرده است. محکومیت آنها بی مدرک و

دلیل، به صلاح مردم نیست. او که معمولاً آنقدر مفید بود می‌بایست به مردم یاد می‌داد که مدرک بخوانند، و بخصوص از او.

## پنداشتن و دانستن

که-لان<sup>۱</sup> بی‌اطلاع انجمن و برخلاف صلاح‌دید آن، با سیاستمداران بیگانه مذاکره می‌کرد. هتی می‌گفت: که-لان به اعتماد ما به خودش تکیه می‌کند. حرفی نیست، او معتمد ما است. ما هم گمان نمی‌کنیم که به ما خیانت می‌کند. ولی اگر او می‌خواهد که ما بگوئیم می‌دانیم که خیانت نمی‌کند، چیزی بیش از اندازه خواسته است. فرق است میان پنداشتن و دانستن. نادیده گرفتن این فرق خطرناک است. اگر او می‌خواهد که ما بدانیم پس نباید به اعتماد ما تکیه کند. می‌گوید: به ظاهر کارها توجه نکنید، باید باطن کارها را ببینید. برای چه اجازه نمی‌دهد ظاهر کارها را ببینیم؟ ممکن است ظاهر کارها گمراه کننده باشد ولی این را می‌شود توضیح داد و ثابت کرد. باطن کارها را نمی‌شود ثابت کرد و باید آن را بی‌چون و چرا باور داشت. آیا که-لان در صورتی که بتواند اجازه دانستن بدهد، باز توصیه خواهد کرد که بی‌دلیل باور داشته باشیم؟ شاید که-لان با بهترین نیت‌ها از کار ما، تا جایی که در توانش بوده، دفاع کرده باشد. اما اگر ما را به جایی بکشاند که پنداشته را به جای دانسته قبول کنیم، عادت ناپسندی را معمول کرده است.

## حکومت مطلقه نی-ین

هتی با کین-یه در باره نی-ین که حکومت مطلقه‌ای برپا کرده

---

۱- Keh-lan



بود گفتگو می کرد. متی می گفت: قبل از انقلاب بزرگ، می-ین-له که نی-ین را بایست شاگرد او دانست — فکر می کرد که کارگران باید به بورژوازی کمک کنند تا از بند حکومت قیصری آزاد شوند. به نظر او کارگران هنوز نمی توانستند در يك حکومت ملی دستگاه عظیم کشور - داری را بسازند. بعدها کارگران به رهبری او حکومت را به دست گرفتند. ولی چندی نگذشت که جانشین او نی-ین بی کم و کاست به شکل قیصری در آمد. عقب ماندگی سرزمین سو - که می-ین-له همیشه از آن یاد می کرد - در چنین وضعی هنوز نمایان می شد. دستگاه عظیم اداره مملکت، توسط بورژواها در حکومت ملی بنا نشد. بلکه کارگران آن را زیر سلطه قیصر مآبی نی-ین بنا کردند.

کین-یه پرسید: چه توضیحی برای این وضع دارید؟ متی گفت: کارگران همراه با دهقانان مبارزه می کردند. اینها در آغاز، دست کم بین خود، رأی اکثریت را حاکم می دانستند. اما با شدت گرفتن مبارزه، دستگاه دولتی از زحمتکشان دور شد و شکل مرتجعی به خود گرفت. نی-ین برای کشاورزان به صورت قیصر در آمد در حالی که هنوز برای کارگران دبیر انجمن بود. ولی پس از این که بین کارگران هم مبارزه طبقاتی در گرفت، قیصر آنها هم شد. کین-یه پرسید: می توان یکی از خطاهای نی-ین را نام برد؟ متی گفت: او به خطا می پنداشت که گسترش تولید با نقشه، مسئله ای اقتصادی است در حالی که این، مسئله ای سیاسی بود.

## رونق و زوال در زمان نی-ین

با رهبری نی-ین، صنعت در کشور سو - بی بهره کشان - رونق گرفت و زراعت دستجمعی معمول شد و ماشینها در کشتزارها

به کار افتاد. اما انجمن‌های خارج از کشور از رونق افتادند. دیگر جماعت اعضاء دبیرها را انتخاب نمی‌کرد بلکه اعضاء، با نظر دبیرها دستچین می‌شدند. شعارها از سو می‌آمد و حقوق دبیرها را نیز هم آنها می‌پرداختند. هرگاه کارها خراب می‌شد، کسانی مجازات می‌شدند که انتقاد می‌کردند ولی آن که مسئول بود برسر کار می‌ماند. چندی نگذشت که مسئولین، دیگر بهترین افراد نبودند بلکه مطیع‌ترین افراد بودند. بعضی از عضوهای حزب در طول این سالها برسر کار ماندند. چون اگر می‌رفتند نمی‌توانستند با دیگر اعضا صحبت کنند. ولی مانند نشان هم جز این ثمری نداشت که آنچه به نظرشان عیب می‌آمد بگویند. در نتیجه اعتماد اعضا از آنها هم بریده شد و خودشان نیز دیگر اعتمادی به خود نداشتند. در چنین شرایطی حتی یکبار هم کسی تحلیل صحیحی از اوضاع نکرد که راهنمای عمل سنجیده‌ای باشد. و آنها که وضع را به تجربه می‌شناختند هیچ کار نمی‌توانستند، مگر آن که قبلاً به تصویب کسانی می‌رسید که خود با اوضاع آشنا نبودند. زحمتکشان، که تمام سیاست برای آنها بود، در بی‌خبری محض به سر می‌بردند چون که دبیرها گزارشی نمی‌دادند که نامطبوع باشد. در این احوال نخبه مردم مبارز به ناامیدی گزاشیدند. متی معترض بود که آیین بزرگ این گونه رو به زوال دارد. و استاد کو روی از آن برداشت. توتسی منکر تمام پیشرفت‌های سو، حتی چشمگیرترین آنها، بود. کسانی که خارج از سو برضد نفوذ نی-ین در انجمن‌ها مبارزه می‌کردند به زودی پشت خود را خالی می‌یافتند. و آنها که در سو برضد او مبارزه می‌کردند خود را در احاطه جنایتکاران می‌دیدند و خودشان به جنایتکاری برضد مردم برمی‌خاستند. آنچه هوشمندی و تدبیر در سو بود از سیاست رانده و به توسعه اقتصاد فرستاده شد. هر که در خارج از سو افتخارات نی-ین را حتی مسلم‌ترین آنها را - می‌ستود، مزدورش می‌خواندند و در خود سو هر که اشتباهات

او را برملا می‌کرد — حتی آنهایی را که سبب عذاب همه بود — متهم به خیانت می‌شد.

## در رهبری مردم

در موقعیت‌های حاد بحث را قطع کردن، به جای ایجاد شوق اطاعت خواستن و به جای سرعت در کار سراسیمه شدن و مسئولیت دیگران را دزدیدن، اینها همه جنبه‌های رهبری غلط است.

## آزاد کردن و آزاد زیستن

کا-هوش از متی پرسید: مگر نه این است که انقلاب بزرگ بر اثر عشق به آزادی به وجود می‌آید؟ متی تأیید کرد که چنین است. کا-هوش ادامه داد: پس چطور است که انقلابیون بعد از انقلاب از آزادی کمتری برخوردارند؟ متی در جواب گفت: قبل از انقلاب مبارزه داوطلبانه بود. هیچ کس مردم را به مبارزه مجبور نمی‌کرد و نحوه مبارزه هم آزادانه بود. ولی در واقع پیروزی مردم به علت تسلط کمی که بر احوال خود داشتند مشکل شده بود. پس از پیروزی این تسلط به دست آمد و لزومش هم کمتر نبود، چه می‌بایست دشمن مغلوب را مغلوب نگه‌میداشتند. کا-هوش گفت: متی فهمم، آزادیهای توده مردم همراه با آزادی ثروتمندان از میان رفت. متی پاسخ داد: هدف انقلاب بزرگ این بود که مردم را از بهره‌کشی آزاد کند. انقلاب حق بهره‌کشی را منحو کرد. و در عین حال آزادی استثمار شدن هم از مردم گرفته شد. آزادی اخیر به شکل‌های مختلف ظاهر شده بود به طوری که همیشه

شناخت آن به آسانی، به صورت آزادی استثمار شدن، ممکن نبود. کاهوش پرسید: پس به نظر تو شور آزادی طلبی مردم بی مصرف شده و آنقدر بی اهمیت است که گوئی بندی نیست نارهائی از آن لازم باشد؟ متی جواب داد: رهائی از کمبودها لازم است. هدفی جز این نیست و برای آن، مبارزهای رهائی بخش بسیار و همیشه شوق آزادی پرستی لازم است.

### در به وجود آمدن واحدهائی با عناصر متضاد

بسیاری از کسان درك نمی کردند که چطور مردم گرا در جنگ هو-ای همراه شده اند. متی چنین توضیح داد: معدودی از مردم عقیده داشتند که می شود بی اشکال نظام بزرگ را برقرار کرد. توده مردم می دانست یا گمان می کرد که نظام بزرگ برایش گشایش زندگی به همراه خواهد داشت. چنین بود که بزرگان قوم بایست مردم را به دست هو-ای در بند می کشیدند. ولی وقتی بزرگان قوم در مقابل این سؤال قرار گرفتند که از مردم با شدت بیشتری بهره کشی کنند یا جنگ به راه بیاورند تا از ملتهای دیگر بهره گیرند، رأی به شروع جنگ داده شد. به این ترتیب به خاطر حذف امکان سوم، یعنی برقراری نظام بزرگ، که نه به استثمار نیاز داشت و نه به زورگوئی، مردم را سخت تر از پیش در بند کشیدند ولی بهره کشی چندان شدیدتر نشد و مردم به راه جنگی رفتند که ناگزیر از پی بی نظمی بزرگ می آید. مردم مدتی به انجام کاری که گذران زندگی شان بود مشغول شدند؛ در کارخانه هائی که افزار جنگ می ساخت و یا در میدانهای جنگ، در ماشین کشتار.

## چرا دستگاه هو-ی سرنگون نشد

دستگاه حکومت واژگون نشد زیرا دولت می‌پنداشت هنوز يك راه برایش باز است. راهی که برای حکومت‌هائی چنین، باز است، یعنی جنگ و کشورگشائی. دولت توانست مردم را به زور به این راه بکشد.

## ملت و دولت در جنگ

پس از این که رژیم مهمل و غارتگر ان-انگ<sup>۱</sup> لشکرش را با تسلیحات ناکافی به جنگ دریائی فرستاد و اینها مغلوب دشمن شدند، ساکنان ساحل با قایق به دریا رفتند و در زیر شلیک سهمگین توپخانه، پسران و پدران خود را باز آوردند. از این راه رابطه مردم و دولت محکمتر شد.

— پس از این که هو-ای لشکرش را بی لباس گرم برای زمستان سرد سرزمین سو فرستاد، ناگزیر از مردم خواهش کرد برای سربازان لباس پشمی بفرستند. مردم لباس پشمی فرستادند و در گرماگرم این کار اهمال جنایت‌آمیز رژیم را برای مدتی از یاد بردند. رابطه دولت و مردم در این بدبختی محکمتر شد.

## پذیرش خطا بهتر از توجیه آن است

وقتی متی در سو سفر می‌کرد، کشور در انتظار جنگ بزرگی بود. کسان زیادی بازداشت شدند چون انجمن پی برده بود که دشمنان داخلی به کار برخاسته‌اند. متی می‌دید و تحسین می‌کرد که تقریباً هیچ-کس زندانی‌ها را فقط به خاطر این که در زندان هستند، مقصر نمی‌داشت.

برعکس بسیاری از مردم بازداشت کسانی را که فقط مشکوک بودند به-  
سادگی می‌پذیرفتند. این که دستگاه انتظامی قادر نبود مقصر را بیابد  
عیبی بود. ولی مردم به هر حال قبول می‌کردند که دولت، نساتوان از  
تشخیص، حداقل با خشونت برضد آشوب اقدام می‌کند. می‌گفتند جراح  
استاد سرطان را از عضو سالم جدا می‌کند. ولی جراح تازه کار گوشت  
سالم را هم به همراه آن می‌برد. متی نظر مردم را تحسین می‌کرد و می-  
گفت: اینها پلیس خود را خدومه‌ای ناوارد، خشن و ابله می‌دانند، این هم  
مزیتی است

## پلیس کشور سو

متی می‌گفت: از مردم نخواهید خوب باشند، شغل‌های خوب  
درست کنید. شغل خوب آن است که احتیاج به شاغل خوب نداشته  
باشد. پلیس بودن شغل نیست، مأموریتی کوتاه مدت است. کارهایی  
هست که فقط مدت کوتاهی می‌توان به آن مشغول بود. کار پلیس از آن  
جمله است. پاسبان احتیاج به تجربه پاسبانی ندارد کافی است که انسانی  
کاری باشد.

## ملی کردن تجربه‌ها

اشخاص را نباید در مقام دولتی نگهداشت به خاطر آن که درست  
در همان مقام تجربه دارند. این اشخاص باید یاد بگیرند تجربه خود را  
منتقل کنند. نه این که از آن ملکی برای خود بسازند.

## در آیین رفتار افراد

کمتر پیش آمده که اندیشمندان صدر مبارزه به تک تک کارگران توصیه‌ای در اخلاق و رفتار کرده باشند مگر این که مربوط به رفتار آنها در جمع کارگران باشد. آنها همیشه نشان داده‌اند که فرد در صورتی عمل مؤثر دارد که به عنوان جزء خوب جمع عمل کند.

## خود نگری تاریخی

متی در نوشته‌های اندیشمندان صدر مبارزه کمتر نکته‌ای می‌یافت که راهنمای رفتار افراد باشد. اغلب حرفها از طبقات بود یا از سایر گروههای بزرگ انسانی. اما متی دریافت که این اندیشمندان جنبه تاریخی پدیده‌ها را به مثابه چیزی بس مفید ستوده‌اند. چنین بود که پس از اندیشه زیاد به افراد توصیه کرد، خودشان را هم چون طبقات و گروههای بزرگ انسانی، پدیده‌ای تاریخی بدانند و رفتاری تاریخی پیشه کنند. عمری که چون متن زندگی نامه‌ای طی شود اهمیتی می‌یابد و ممکن است سازنده تاریخ شود.

سرداری به نام یو-زسرا<sup>۱</sup> خاطراتش را به صیغه سوم شخص می‌نوشت. متی می‌گفت: زندگی را هم می‌توان در جلد شخص سوم زیست.

## کا-مه و فو-ان<sup>۲</sup> و فلسفه

ما-ته<sup>۳</sup> می‌پرسید: آیا می‌توان کا-مه و فو-ان را فیلسوف نامید؟ متی در جواب گفت: کا-مه و فو-ان می‌خواستند که هدف فلسفه فقط تعبیر جهان نباشد بلکه به تغییر آن هم بپردازد. اگر این را قبول کنیم

---

۱- Ju-seser

۲- Fu-en

۳- Ma-te

می‌توانیم آنها را فیلسوف بدانیم. ما-ته پرسید: مگر دنیا تنها از راه  
تعبیر قابل تغییر نمی‌شود؟ هتی گفت: نه، اکثر تعبیرها توجیه‌اند.

## زیبا چیست

معمار بزرگ، لن-تی<sup>۱</sup> ایده‌آل نوی برای زیبایی عرضه کرد. او  
اعلام کرد که زیبا یعنی مفید و مشمر.  
شهر کو-ها<sup>۲</sup> می‌خواست برای کارگران خانه بسازد و این کار  
را به اوسپرد. خانه‌هایی که او ساخت کوچکترین زینتی نداشت اما تمام  
اسباب سکونت در آن فراهم شده بود. کارگران در خانه‌ها نشستند. و  
چیزی نگذشت که لن-تی متوجه شد که اینها از ساخته او بسیار ناراضی-  
اند. می‌گفتند خانه‌ها، آنطور که باید زیبا نیست. لن-تی آزرده خاطر  
اعلام کرد که در زیبایی خانه‌ها شکی نیست. اینها را مثل ماشین‌های  
شما ساخته‌ام که زیباتر از آنها تاکنون ندیده‌ام. اینها مفید و مشمرند و  
اندیشه من این بود که مفیدترین خانه‌ها را برای مفیدترین انسانها بسازم.  
کارگرها گفتند در کارخانه‌های ما همه چیز به قاعده و با مصرف  
است. هیچ چیز بی مصرف در آنجا نیست. خود ما را هم فقط تا جایی  
که مفید باشیم می‌خواهند. دل ما از چیزهایی که فقط مفید است بهم  
می‌خورد. ماشین‌هایی که زندگی ما را می‌بلعند از فلز و شیشه درست  
شده، حالا تو اثاث منزلمان را هم از فلز و شیشه می‌سازی. پس بیا و  
به حمالی که ضمن کشیدن قایق با تسمه چرمی شلاق می‌خورد صندلی-  
هایی بده که نشیمنگاهش از تسمه چرمی بافته شده باشد.

واقعاً ممکن است چیز مفید زیبا باشد ولی ماشینهای ما زیبا  
نیستند چون که ثمرشان به ما نمی‌رسد. لن-تی آزرده خاطر فریاد زد:

---

۱- Len-ti

۲- Ku-ha



ولی مگر نمی‌شود که ماشینها برای شما هم مفید باشند. کارگرا گفتند: بله، خانه‌های تو هم می‌شد زیبا باشد، اما نیست.

## بهای پنبه

متی می‌گفت: صد سال پیش بهای يك كيلو پنبه همان بود که امروز هم هست. در این مدت قیمت پنبه گاه به پانزده برابر و گاه به نصف رسیده است. در این مدت اختراعاتی بزرگ صورت گرفته، سدهای رفیع بنا شده و جنگها در گرفته است. امروزه سه هزار بار بیشتر از صد سال پیش پنبه برداشت می‌شود و با این همه قیمت همان است. رگبار و طوفان نیست که پنبه را گران می‌کند، این کار محترکان است. و اختراعات نیست که پنبه را ارزان می‌کند بلکه این کار انقلاب بزرگ است.

## اعتماد

متی می‌گفت: به آدمی که جو عقل داشته باشد نمی‌شود اعتماد کرد هم چنان که به ریگ روان اعتماد نیست. عقل که دو جو شد انسان هم چون صخره کوه قابل اعتماد می‌شود.

## جستجوی منطق در جنایت‌های هی-یه

متی می‌کوشید حتی در جنایت‌های هی-یه، اندیشه معقولی بیابد. چه می‌گفت پیروان او به خاطر جنایت‌هایش از او پیروی

نمی‌کنند بلکه پیروی آنها به جهت جنبه‌های با مصرفی است که در بعضی کارهای او نهفته است. در کشور سرمایه داران، کارگران را استثمار می‌کردند و به علاوه بهره‌کشی سرمایه‌داران خارجی نیز به آن افزوده می‌شد. دولتهای پیش از هی-یه نظام بهره‌کشی داخلی را دست نخورده گذاشتند اما جنگ و کشورگشائی را که نتیجه منطقی چنین نظامی است، نمی‌خواستند. و از طرف دیگر برای تقسیم و توزیع کالا حد و اندازه آشکاری معین نمی‌کردند در حالی که تولید کالاها در بند بود و توسعه نمی‌یافت. اما سیاست هی-یه، حداقل برای کسانی که منافعی در نظام موجود داشتند، جنبه‌های معقول‌تری در بر داشت. و چنین شد که هی-یه آنها را به دور خود جمع کرد. وقتی او به کاسبکاران می‌فهماند که برای رونق قصابی‌ها و لباس‌فروشی‌های آنها جنگ لازم است و آنها را به تعلیمات اجباری می‌فرستاد، کار نامعقولی نمی‌کرد. ولی در نظر کارگران کارخانه‌های بزرگ دیوانه‌ای بیش نبود. چه کارگراها حس می‌کردند که اگر بگذارند تا آنها تولید خود را به آزادی کامل کنند و توسعه دهند، دلیلی برای جنگ نخواهد ماند.

کارگران می‌توانستند به کاسبکاران فقط بگویند که باید نحوه کسب خود را تغییر دهند و گرنه کار به جنگ خواهد کشید و این حرف معقولی بود. نه این که جنگ را کنار بگذارند چون کسب احتیاجی به جنگ ندارد. همچنین تا وقتی کشاورزان به کار در مزرعه کوچک پای بند بودند خطابه‌های هو-ای برایشان معقول بود. نامعقول پای بندی آنها به کار در مزرعه کوچک بود. کسی که همه این‌ها را نیاندیشیده بود نمی‌توانست حرفهای هی-یه را بی‌اعتبار کند.

## دو نوع هوشمندی

برای به دست آوردن نان شب هوشمندی لازم است که ممکن است به شکل ابراز اطاعت نسبت به رئیس ظاهر شود. ولی نوع دیگر هوشمندی ممکن است آدم را به آنجا بکشاند که نظام رئیس و مرئوسی را از میان بردارد. ولی برای انجام چنین کاری هم هوشمندی نوع اول لازم است. چه برای عملی کردن این هدف نان شب لازم است.

## دیالکتیک (تولد روش بزرگ)

متی می گوید: وقتی مردم دیدند که دو طبقه در امور رفع احتیاجات زندگی تصمیم می گیرند ولی هیچ يك کاری نمی کند تا احتیاجی رفع شود؛ و این که این دو طبقه حافظ منافع دیگر طبقات نبودند اما بین خود نیز منافع متضادی داشتند؛ این که شرط ثروتمندی یکی افلاس دیگران بود؛ این که آن چه از جنبه خاصی متریقی به شمار می آمد از جنبه دیگری به صورت ارتجاع ظاهر می شد؛ این که شرط اولیه وجود کشور به صورت مجموعه واحدی، تضاد طبقات سازنده آن بود؛ این که گروهی از مردم که برای حفظ منافع می آمدند به مجرد پیدا شدن منافع دیگر متفرق می شدند و مبارزه بین شان درمی گرفت؛ این که ممکن بود مالکیت امروز فردا به قرض بدل شود؛ این که هر چه به کار بهره کنی از مردم نمی آمد بی ارزش بود؛ این که پیش بینی رفتار گروههای بزرگ مردم نامطمئن می ماند اگر اجزای تشکیل دهنده آنها و تضادهای منافعشان ناشناخته می ماند؛ این که ممکن نبود مسیر تحول امور را در طول زمانهای دراز معین کرد؛ این که بسیاری از مفهوماها مثل ارتش، کشور، کارگران، پول، زور و امثال آن به کار نمی آمد اگر تعیین دقیق تر اوضاع، مثل زمان و مکان و نظام

اجتماعی مربوط به آنها صورت نمی‌گرفت؛ این که به ندرت اوضاع مشابهی وجود داشت که يك نوع رفتار در مقابل آنها معمول گردد و صحیح باشد یا تصور شود که چنین چیزی ممکن است؛ زمانی که مردم این چیزها و شبیه آن را درك کردند، روش بزرگ به وجود آمد.

## قتل نفس

اندیشمندان صدر مبارزه اساسنامه‌ای نیاورده‌اند که قتل نفس را ممنوع کرده باشد. اینها دلسوزترین مردمان بودند ولی دشمنان انسان را در مقابل خود می‌دیدند که با حرف مغلوب نمی‌شدند. تمام اندیشه آنها متوجه ایجاد شرایطی بود که در آن کشتن انسان به نفع کسی نباشد. آنها با ظلم کوبنده و فشاری که مانع حرکت بود مبارزه می‌کردند. آنها تردیدی نداشتند که با زور باید به مقابله زور رفت.

## مبارزه هنرمندان

در زمانی که هی-یه شدیدترین فشارها را به مردم وارد می‌کرد، مجسمه‌سازی از متی پرسید، چه موضوع‌هایی انتخاب کنم تا حرف حق را زده باشم بی آن که به چنگک پلیس بیافتم؟ متی توصیه کرد: مجسمه‌ای بساز از زن آبتن کارگری که با چهره محنت زده به شکم خود نگاه می‌کند. به این طریق حرفها زده‌ای.

## کارمند بد

متی کارمند بد را این طور توصیف می‌کند: او را فرستاده‌اند

که رفت و آمد را به راه اندازد ولی خود او راه را سد کرده است. کارمند بد گران تمام می‌شود؛ نه فقط با کارهایی که می‌کند بلکه هم با کارهایی که نمی‌کند. خرج او بیش از مواجب او است. جاه طلبی او در این است که ضروری باشد. اگر وظیفه‌ای که به او محول کرده‌اند انجام دهد، بر سر کار می‌ماند. اگر هم به علت بی‌لیاقتی انجام نداد، باز هم می‌ماند. معمولاً تنبل است ولی اگر کوششی هم به خرج دهد ضررش کمتر نیست. معمولاً رشوه می‌گیرد ولی اگر رشوه خوار نباشد محال است قدمی به خیر بردارد. حتی وقتی که هیچ چیز برای اداره کردن نمانده باشد، او میزش را رها نمی‌کند.

### مکتب هی-یه و جوانان

مرد سرخورده‌ای برای متی که در تبعید بود، می‌گفت: هی-یه جوانها را در دست خود دارد و می‌گوید جوانان آینده ملت‌اند. بنابراین بیست سی سال دیگر ملت اندیشه‌های او را جذب کرده است. متی پرسید: کدام اندیشه‌ها را؟ مرد سرخورده جواب داد: این که طبقات نیست و یگانگی ملی هست و نظام موجود عادلانه است. متی گفت: بی‌شک بیست سی سال دیگر جوانها متوجه می‌شوند که طبقات هست. چه مجبور خواهند بود تمام بار گروه کوچک‌تری را به دوش بکشند و خواهند فهمید که این عادلانه نیست. وقتی جوانها دیگر جوان نباشند، هی-یه نخواهد توانست آنها را در اختیار داشته باشد. جوانها آینده هر ملتی هستند، اما وقتی بزرگ شدند!

## موضوع سوم

متی می‌گفت: رابطه دو نفر وقتی خوب است که هر دو به - موضوع سومی علاقمند باشند. می-ین-له افزود که این مطلب در رابطه گروه‌های انسانی هم، به هر اندازه که باشند - صدق می‌کند. از این طریق که آنها مجذوب هدف مشترکی هستند، رابطه‌شان به سادگی نظم می‌گیرد و آن هم به تناسب الزامات این هدف.

شوقی که متی انتظار داشت از تماس دو دست حاصل شود، مثلاً از تماس دست زن و مردی ضمن کشیدن سطل آب، می-ین-له برای ملت‌های جوان می‌خواست که دست به هم می‌دهند تا چرخ تاریخ را بگردانند.

## در برخورد با فیلسوفها

متی می‌گفت: استاد کامه در دوره‌های مختلف زندگی‌اش برخورد متفاوتی با فیلسوفها داشت. ابتدا مثل فیلسوفها به آنها نزدیک شد و حرف‌هایشان را از دیدگاه خود آنها حلاجی کرد. سپس رفتاری غیر فیلسوفانه با آنها پیش گرفت و خودش را مثال آورد و نشان داد که زیستن برای فلسفه به جای فلسفه را در خدمت زندگی در آوردن، چه بیپوده است. بعد از آن هم دیگر کاری با فیلسوفها نداشت و به تحقیق امور عملی پرداخت در حالی که گاه گاه فیلسوفها را چون مگس مزاحم از خود می‌رانند.

## فشار و اختناق

اندیشمندان صدر مبارزه نمی‌گفتند: زورگویی و بهره‌کشی

همیشه بوده است و همیشه هم خواهد بود. و نیز نمی‌گفتند: همیشه بوده ولی دیگر چیزی به پایانش نمانده. آنها حرفشان را دقیق‌تر می‌زدند، می‌گفتند: زور و بهره‌کشی در این و آن زمان به چنین و چنان شکل و برای فلان و بهمان مردم وجود داشته و علتش هم اینها بوده است. به نظر آنها زور و بهره‌کشی همیشه هم زاید و بی‌ثمر نبوده است. چون که آنها این قدر دقیق بودند اطمینان راسخی به دست آوردند و گفتند: اینک زور و بهره‌کشی لازم نیست و می‌شود نابودش کرد.

## نان و کار

مردم گا، نان می‌خواستند و کار می‌خواستند. وضع چنین بود که برای بسیاری کار نبود و در نتیجه نان هم نبود. مردم، نان مفت نمی‌خواستند. حاضر بودند کار کنند و نان بگیرند. پس از این که تی-هی<sup>۱</sup> به حکومت رسید اعلام کرد که به مردم اول کار می‌دهد و بعد نان، آن هم به قدر کافی. و شروع کرد به اجرای برنامه‌های بزرگ عمرانی که برای تدارک جنگ لازم بود. اما از آن جا که این کارها ثمری نمی‌آورد قحطی بیشتر شد. در چنین وضعی تی-هی شعار تازه‌ای پیدا کرد: یا نان یا کار.

## کم خواستن ممکن است گزافه خواهی شود

متی می‌گفت: کشور گا چند سالی حکومت ملی داشت. این دولت دو کار برای مردم انجام داد. اول سیاست خارجی را براساس حفظ صلح ترتیب داد و دوم این که دستمزد مردم زحمتکش را بالا برد.

۱- Ti-hi

اما، در سازمان تجارت و نحوه تولید تحولی پدید نیاورد. نحوه تولید به شکلی بود که تمام نیروهای مولد را آزاد نمی‌کرد بلکه آنها را در بند می‌کشید. چنین بود که بیش از پیش تولید نمی‌شد ولی بیش از پیش مصرف می‌شد و جنگ همان قدر لازم بود که پیش از این هم لازم بود با این تفاوت که حکومت در پی تدارك جنگ نبود. کشور رو به زوال و پاشیدگی می‌رفت که حکومت ملی ساقط شد.

### شاگردان کامه برای هر سؤال جوابی دارند

شاگردان کامه بسیاری از فیلسوف‌ها را مکدر کرده بودند. به این علت که طوری حرف می‌زدند که گوئی تمام مسئله‌ها برایشان حل شده است. شکایت می‌شد که اینها در جواب پیچیده‌ترین سئوالها می‌گویند: موضوع خیلی ساده است. جزء جزء مسایل را به اقتصاد ربط می‌دهند و تنها امید را به تغییر سازمان تولید بسته‌اند. دنیا برایشان چون مالیدن خشت آسان است، مثل این که همه مسئله‌ها را حل کرده باشند. مقی در حمایت از آنها می‌گفت: اگر بشود تصور کرد که بسیاری از مسایل به وجود نمی‌آمد اگر یکی چند مسئله حل می‌شد، در این صورت عجیب نیست اگر کسانی که بی‌صبرانه در پی حل این چند مسئله اساسی هستند، از کوره به‌در روند، به این علت که سئوالهای بسیاری از آنها می‌شود که حلش در دست آنها نیست. وضع کنونی جامعه چنان نکبت بار است که تمام زمینه‌ها همزمان رو به خرابی می‌رود. بنابراین حرفی که درباره وضع جامعه گفته شود در هر زمینه جزئی نیز حرف مهمی است.



## تمرین فکری

خطاب به کسانی که می‌پندارند «تبلیغاتچی رنگ کاره شخصاً آدم صادقی است که بهترین خواسته‌ها را دارد ولی اربابان وزیردستانش ناکس‌اند:

بسیاری از مردم که او را در کار رنگ‌مالی می‌بینند، متأثر می‌شوند از مشقتی که او بر خود هموار می‌کند تا تمام ترک‌ها و کندگی‌های بنای کهنه و گندزده را با رنگ بپوشاند.

— مگر نه این که عرق از سراپایش می‌ریزد. يك دقیقه هم آسایش ندارد. مگر در خرید رنگ ثقلب می‌کند یا رنگش بد است؟ مگر وقتی که می‌گوید همه چیز بعد از رنگ کاری قشنگ می‌شود حرفی است که خودش باور ندارد؟ از اینها گذشته او در يك خانه دهقانی زندگی می‌کند، عرق نمی‌خورد و وقتش را با زنها تلف نمی‌کند.

اما، کسانی هستند که در مستی خرابی به بار می‌آورند. متأسفانه کسانی هم هستند که همان خرابی‌ها را در هوشیاری کامل به بار می‌آورند. ممکن است کسی ده لیوان آبجو بنوشد و بعد دیوانگی کند. کسانی هم يك لیوان آب می‌نوشند و دیوانگی می‌کنند. همین‌طور هم ممکن است کسی که در خانه دهقانی ساده‌ای مسکن گرفته اقتصاد ملت بزرگی رابه ورشکستگی بکشد و درحالی که روی نیکمت‌جویی بی‌ارزشی نشسته، نقشه معیبدی را که برای خود می‌سازد بررسی کند و در همان حال چند کیلومتری دیوار بر آن بیافزاید. با زنها می‌شود وقتها تلف کرد اما، اگر کسی که قصد جان مرا کرده در کنار زنی به خواب رود، درست در همان وقت که ممکن بود مرا به جنگ آورد، خوب، بگذارد بخوابد. وقتی نگهبانان بازداشتگاه کنار زنها خوابیده‌اند، کسی زندانیان را نمی‌زند.

چه بهتر می‌بود اگر تبلیغاتچی رنگ‌کار عرق می‌خورد و درمستی

کامل و با زبان شل و تابدار ندا می‌داد که کارخانه‌ها مال کسانی است که در آن کار می‌کنند و زمینهای پروس شرقی مال کسانی است که آن را شخم می‌زنند. برای ما بهتر بود اگر او در قصری منزل می‌کرد و به صلح و مسالمت می‌کوشید و تدارك جنگ نمی‌دید.

(ناتمام)

### مهم چیست

روا، که شاگرد متی بود، می‌گفت: کسانی فقیرند و کسانی ثروتمند، این بی‌عدالتی است. متی افزود: بی‌عدالتی ثروتمندان. رو گفت: عشق به عدالت در فقرا زیادتر است. متی گفت: این را نمی‌دانم. اما فقرا محتاج عدالت‌اند و ثروتمندان محتاج بی‌عدالتی. این مهم است.

### اندیشه‌های پست

کین-به-شاعر را از وطنش تبعید کردند، به جرم داشتن اندیشه-های پست. خود او می‌گفت: جرم من داشتن مسلك پست شدگان بود و این بهترین مرام است.

### آیا به هر کار تن خواهی داد

شخصی که از بیداد حکام به تنگ آمده بود به می-ین-له گفت: برای اصلاح این وضع دست به هر کار شایسته‌ای خواهم زد. می-ین-له

که هنوز راضی نشده بود پرسید: دیگر به چه کار حاضر بودی، تا اوضاع اصلاح شود؟

### توصیف می-ین-له از شاگردانش

— صفت خاصی ندارند مگر آن صفاتی که مبارزه به آنها می- دهد؛ نام خود را از کارهایشان می-گیرند؛ در خانه‌های زندگی می-کنند که بعدها تسخیر خواهند کرد. قبل از این که بدانند چطور باید باشند می-دانند که انجمن باید چطور باشد. وقتی سفر لازم شود به ایستگاه می-روند، بی آن که بدانند به کجا و کسانی که مقصد را می-شناسند، نمی-دانند راننده کیست.

### خواندن کتاب

متی می-گفت: بسیاری از مردم را می-بینیم که کتاب می-خوانند. این هنر مشکلی است که کسی به آنها نیاموخته است. دانش قبلی آنها نه برای تشخیص ضعف‌ها و نه برای تشخیص خوبی‌های کتاب کافی است. صحبت از کتابهای علمی نمی-کنم که برای خواندن اکثر آنها باید علم داشت تا علم به دست آورد. خواندن قصه‌ها هم مشکل است. اغلب نویسندگان در چشم به هم زدن موفق می-شود خواننده را به دنیای کتاب خود متوجه کند؛ بیش از آن که کتاب توجهی به دنیای او داشته باشد. خواننده بر سر کتابی که باید دنیا را توصیف کند از دنیا غافل می-شود. نویسندگان با چند فن که آموختن آن آسان ولی پی بردن به- نیرنگ آن مشکل است، هیجانی تولید می-کند تا خواننده توجه به اصل مطلب را فراموش کند؛ از این طریق که با کنجکاوی تحریک شده دنباله

داستان را می‌طلبید. دروغهایی که تا این لحظه خواننده فرو می‌دهد تا دروغهای بعدی را بخواند. نوشته‌ای که به خواننده مهلت دهد، کتاب را گه گاه کنار بگذارد، تا در خواننده‌ها تأمل کند و حرف نویسنده را با اندیشه خود بسنجد، کمی ضعیف به شمار می‌آید. می‌گویند چنین نویسنده‌ای نمی‌تواند خواننده را در اختیار بیاورد. بنا بر زیبایی‌شناسی معمول باید اندیشه نویسنده یکسره پنهان و به قدر ممکن غیرقابل تحلیل باشد. علاوه بر این خواننده باید از خود بپرسد که نویسنده چه می‌خواسته و تا چه اندازه به خواست خود رسیده است. درحقیقت قتل بحثی نیست باید دانست که عمل با فن و شیوه انجام شده یا نه.

در واقع باید کتاب را چون نوشته اشخاص متهم به جرم — که نویسندگان جز این هم نیستند — خواند. مگر می‌شود با خوش بینی نوشته اشخاصی را پذیرفت که کمک می‌کنند تا مردم بیچاره، دسته دسته به جنگهای خونین رانده شوند و با خودشان از بیچارگی به میدان جنگ رانده می‌شوند. اینها کسانی‌اند که گندم را می‌گندانند و مردم را از گرسنگی می‌کشند! اینها کسانی‌اند که یا لگد می‌زنند و یا می‌گذارند لگدشان بزنند.

## در باره زندگی استادان

کامه و او-فو که بزرگترین استاد اخلاق و رفتار در زمان خود بودند، چندان مطلبی در خصوص رفتار فرد نگفته‌اند. از تأمین معاش و طرز سلوک با خانواده، از رفتار با سایر مردم و کسب اعتبار و حیثیت، از ازدواج و تولید هنر و به‌طور خلاصه از این که چگونه باید زندگی کرد. درسی به شاگردان خود نداده‌اند. خود این دو استاد به سادگی زندگی کردند. در رفتار آنها با خانواده و با دوستان نزدیکشان چیز فوق‌العاده‌ای

دیده نمی‌شد. یکی از آنها ثروتمند و دیگری گرفتار مشکلات مالی بود. آنها هم نمی‌توانستند همیشه طرف صحبت خود را قانع کنند. و اغلب کارشان به شکست کشیده بود. مقداری از پیش‌بینی‌های آنها واقع نشد. آنها اغلب عقاید خود را از طریق انتقاد و حمله به عقاید دیگران اظهار می‌داشتند. به طوری که بخشی از کتابهای آنها را فقط وقتی درک می‌کنیم که کتابهای بد مخالفانشان را هم خوانده باشیم.

### زبان اشیاء و زبان اندیشه‌ها

متی می‌گفت: وقتی تکه‌ای مفرغ یا تکه آهنی را در میان تل اشیاء اسقاط می‌بینیم از خود می‌پرسیم: این‌ها در زمان قدیم اسباب چه کار بوده و چه مصرفی داشته است. اسلحه گواه جنگها است و تکه‌های اشیاء زینتی یادآور تجارت است. در آن میان همه نوع کار و همه نوع نابکاری به چشم می‌خورد. حال، چرا با اندیشه‌هایی که از زمان قدیم مانده همین‌طور برخورد نکنیم؟

### مانده کار را انجام دهیم

وقتی کامه، عالم با عمل، مرد، قدرت دزدان که طرف مبارزه او بودند، رو به افزایش بود. دوره رونق کار دشمن او هنوز در پیش بود.

### مانده کار را انجام دهیم

وقتی کامه، عالم با عمل، مرد، هنوز به جای نام پزشکان نام

آدمکشان بر لوحه افتخار بود. کارها به نام کسانی تمام می‌شد که از آن بهره می‌گرفتند نه به نام کنندگان آن.

## اندیشمندان صدر مبارزه و دورانشان

اندیشمندان صدر مبارزه در تاریکترین و خونین‌ترین دوران زیستند. آنها مطمئن‌ترین و بشاش‌ترین انسانها بودند.

### هنر

متی با تحسین از می-ین-له نقل می‌کرد که او زغال را با دست در آتش می‌انداخت بی آن که دستش آلوده شود.

## در همدردی و دلسوزی

متی می‌گفت: می-ین-له با کسی همدردی نمی‌کرد. احساسی را که به او از دیدن زندگی نکبت‌بار استثمار شدگان و مظلومان دست می‌داد، فوراً به خشم تبدیل می‌کرد. همین احساس در طبیعت‌های ناآگاه به دلسوزی بدن می‌شود که احساس گنگ آزرده‌گی است و به ناامیدی شبیه است. می-ین-له می‌گفت: دلسوزی یعنی دریغ داشتن کمک - من خودم را جای دردمندان نمی‌گذارم تا رنج ببرم بلکه به آن منظور که دردشان را پایان دهم.

## در می‌خواری

کین-به مشروب سکرآوری را که به او تعارف شده بود رد کرد و چنین گفت: ما امید زنده ماندن خود را که با توجه به تدارکات جنگی دولت چندان زیاد نیست، دو برابر می‌بینیم؛ وظیفه‌های خود را دقیق تشخیص نمی‌دهیم؛ به راه عقل نمی‌رویم مگر با تردید؛ درآمد دیگری را به جای درآمد خود می‌گیریم؛ اگر بپرسند برای اصلاح امور چه می‌خواهیم بکنیم جوابهای مغشوش می‌دهیم؛ پس دیگر شراب برای چه بنوشیم. مگر این که مشروبی بدهند که ما را سرعقل بیاورد.

## شرف مرد در زمانهای پیش

— حفظ سلامت فکر هنگامی که دیگران گیج شده‌اند؛ اعتماد به خویشتن وقتی دیگران از آدم روی گردانده‌اند و با این همه شك آنها را مجاز دانستن؛ صبر داشتن و از انتظارخسته نشدن؛ دروغ شنیدن و در دروغگویی شرکت نکردن؛ منفور بودن ولی بهانه‌ای که سبب نفرت شود به دست ندادن و در عین حال نه زیاد برازنده گشتن و نه زیاد عاقلانه سخن گفتن؛ توانائی به رویا فرو رفتن و در آن غرق نشدن؛ توانائی تفکر و تفکر را هدف نساختن؛ درک پیروزی و ناکامی و این هر دو خاین را به يك چوب راندن؛ تحمل واژگون دیدن حرف حق خود که او باش از آن دامی برای ساده‌لوحان ساخته‌اند؛ حاصل عمر را درهم شکسته دیدن و فرود آمدن و باز آن را با وسایل فرسوده شده بهم پیوستن؛ گرد کردن تمام بهره‌های زندگی و توانائی آن را برسریك طاس گذاشتن و باختن و باز از نو شروع کردن و خم به ابرو نیآوردن!  
(ناتمام)

## متی می گفت:

در دورانی که همه چیز در غرقاب نکبت فرو رفته، کمتر کسانی سرچشمه‌های نکبت را می‌دانند. زمانی که غرقاب به طور موقت فرو نشست، این کسان مسخره می‌شوند اگر سرچشمه‌های خاموش را نشان دهند. همه چیز به ظاهر رو به بهبود می‌رود. دولتی که در دوران رونق بر سر کار است به خاطر فعالیتش تحسین می‌شود. حتی کشایش‌های کوچکی که در امور رخ می‌دهد، بس بزرگ می‌نماید. چه قبلاً فلاکت مطلق گریبانگیر بوده است.

اما دوستان بیچارگان را به اتهام آشوبگری تعقیب می‌کنند. وضع اینها به کسانی می‌ماند که در آرامش دریا از پوسیدگی کف کشتی حرف می‌زنند.

## قابلیت محاسبه کوچکترین ذره

متی می گفت: هم اینک علم فیزیک معلوم کرده است که کوچکترین ذره‌ها را نمی‌توان محاسبه کرد و نمی‌توان نحوه حرکت آنها را از پیش دانست. به نظر می‌رسد که اینها هم مثل انسان اراده‌ای آزاد دارند. ولی افراد بشر اراده‌ای آزاد ندارند. پیش‌بینی رفتار انسان از آنجا دشوار و یا حتی ناممکن است که عوامل بسیاری بر ما تأثیر می‌گذارند، نه به این سبب که ما در تأثیر هیچ عاملی نیستیم.

## متی می گفت:

هیچ کشوری حق ندارد انسانی را برای همیشه در شغل پلیسی نگهدارد.



## نظام بزرگ و عشق

دو<sup>۱</sup> به متی می گفت: طرفداران نظام بزرگ می خواهند عشق را براندازند. متی گفت چنین حرفی را من نشنیده‌ام. فقط می دانم چیزی نمانده که دشمنان نظام بزرگ عشق را ریشه کن کنند. جایی که عشق هنوز هست بی نظمی بزرگ عشاق را به هولناکترین دشواریها می کشاند و عشق را خراب می کند.

## زندگی مادی می-ین-له

برای می-ین-له اطاق کوچکی کافی بود با یک میز و یک صندلی، یک کاسه و یک رختخواب. سبب زمینی می خورد و چای کمرنگ می نوشید. ولی هم او، تمام غذای دنیا را و تمام خانه‌ها و تمام قدرتها و هر نوع آزادی را برای زحمتکشانش می خواست. یعنی، دنیا را به رنگ دیگری می خواست.

## مملکت باید به دست زن آشپز اداره شود

می-ین-له می گفت: هر زن آشپزی باید بتواند مملکت را اداره کند. منظور او این بود که هم دستگاه اداره مملکت و هم زن آشپز، هر دو باید تغییر کنند. به علاوه می توان از این گفته نتیجه گرفت که به صرفه است اگر دستگاه مملکتداری چون آشپزخانه‌ای ولی آشپزخانه هم چون دستگاه حکومت، سازمان گیرد.

کین-یه می گفت:

قبل از این که بدانم لایی-تو<sup>۲</sup> دوستم دارد، مرا با توصیف حالت

۱- Do

۲- Lai-ta

های نامطبوعی که در تنهائی به او دست می‌داد، به ترس می‌انداخت. می‌گفت: ساعتها در خواب و خیالهای بی‌ربط، ناتوان از هرکار، غرق می‌شوم. گوئی میز و صندلی اطاقم در سایه‌ای سنگین فرو رفته است. بعدها که خودم هم دچار چنین حالت‌هایی شدم دانستم که دوستش دارم.

## آرامش و عشق

کن-یه<sup>۱</sup> می‌کوشید تا آرامش خود را حفظ کند. لایی-تو سعی داشت او را از این حال درآورد. لایی-تو پرسید: «مگر آرامش و عشق سازگارند؟» کن-یه جواب داد: «بله»

## پیشنهاد

کسانی که صدمه‌ای می‌بینند زود مکدر می‌شوند. کن-یه به لایی-تو گفت: «من سعی می‌کنم که صدمه‌ای به تو نرسد پس تو هم سعی کن تا مکدر نشوی.»

## چطور باید به خود کمک کرد

تو-سو<sup>۲</sup> نزد متی از کسالت روحی خود می‌نالید و می‌گفت قصد دارد به سفر بزرگی برود. متی برای او داستان زیر را تعریف کرد:  
می-ایو<sup>۳</sup> روزگار پرمالالی داشت. به دنبال هم رفیقه و شغل و مذهبش را عوض کرد. وقتی که پس از این همه حالش به مراتب بدتر شد به راه سفر بزرگی درآمد و طی آن تمام دنیا را گشت. از این سفر

---

۱- Ken\_yeh

۲- Tu-su

۳- Mi-ir

مفلوک‌تر از پیش به وطن بازگشت. در رختخواب افتاده بود و لحظه‌های آخر زندگی را می‌گذراند که خانه‌اش با انفجار بمبی آتش گرفت. جنگ داخلی درگیر بود و سربازها بمبی به سمت کارگرانی که در پشت خانه او سنگر داشتند، پرتاب کرده بودند. می-ایر برآشفته بلند شد و آتش را با کمک کارگران خاموش کرد و بعد به تعقیب سربازها پرداخت و تا چند سال در جنگ داخلی شرکت کرد تا اوضاع سامان گرفت. اگر کسی در این مدت از زبان او نشنید که وضع روحیش رضایت بخش است، حتماً به این علت بوده که کسی سراغ حال او را نمی‌گرفت.

### پند متی

لایی-تو که یکی از شاگردان متی بود، روزی به او گفت قصد دارد به سفر بزرگی روانه شود. متی گفت: چطور می‌خواهی سفر کنی در حالی که هنوز سه سرزمین ده، سوعه، نوه،<sup>۱</sup> هرچند که دشمنی مشترک و زورمند دارند ولی هنوز متحد نشده‌اند؟ لایی-تو دختری بود که تأثیری بر جریان امور نداشت و اتحاد سه سرزمین چیزی بود که به نظرش بیرون از قدرت او می‌آمد. وقتی این را گفت متی جواب داد: اتحاد سه کشور هدفی است در دور دست. ولی دور دست‌تر از یک هدف دور بی هدفی است. سفر تو هدفی ندارد.

### آتش افروختن لایی تو

متی به لایی-تو می‌گفت: وقتی آتش روشن می‌کردی نگاهت کردم. اگر تو را نمی‌شناختم می‌بایست مکدر می‌شدم. قیافه‌ات چنان

---

۱ - Deh, Sueh, Noh

بود که گوئی کسی تو را مجبور به آتش افروختن کرده است و می -  
 بایست - چون فقط من این جا بودم - تصور کنم که این بهره کشی ظالم  
 منم. لایی-تو گفت: می خواستم اطاق را هرچه زودتر گرم کنم. متی  
 لبخند زد و گفت: قصد تو را من می دانم، اما شاید خودت ندانی. می -  
 خواستی خانه را به خاطر من، میهمانت، صفا دهی و این می بایست زود  
 انجام شود تا زودتر به صحبتمان برسیم. من می بایست به تو محبت کنم،  
 هیزم می بایست آتش بگیرد، آب می بایست جوش بیاید و لسی از همه  
 اینها فقط آتش روشن شد. اما لحظه آن از دست رفت. آتش روشن شد  
 ولی چای حاضر نشد. هر کار برای کار دیگری انجام شد. ولی هیچ یک از  
 این کارها برای خودش انجام نشد. و چه چیزها که ممکن بود حین  
 افروختن آتش به بیان درآید. در هر عمل سنتی نهفته است و میهمان -  
 نوازی چیز قشنگی است. گاه رفتار بدن وقت شعله ور کردن هیزم خوب،  
 زیبا است و محبت می آورد. از این لحظه باید بهره گرفت چون باز  
 نمی گردد. اگر قرار بود نقاشی از آتش افروختن تو برای معلمت پرده ای  
 تهیه کند چیزی برای هنرنمایی نمی یافت. در این آتش افروختن تو رغبت  
 نبود، فقط بندگی بود.

## لحن کی-ین-له

لایی-تو نزد متی از نامه های سرد کی-ین-له شکوه می کرد. متی  
 از روی نفاهم به او نظر کرد و گفت: وقتی از کی-ین-له پرسیدم چرا  
 اوینگ را برای ساختن خانه بیلاقی انتخاب کرده گفت: منظره طبیعت  
 آن جا نامطلوب نیست. هو-یی خانه بیلاقی را از او گرفت و او گفت:  
 حیف شد. پس از مدتی تحصیل (پانزده سال) به این نتیجه رسید که

می-بن-له آدم مفیدی بوده است. و در ستایش از کارهای قدیمی و مقبوله من درباره بی مصرفی فضایل اخلاقی فقط گفت: خوب است. لایی-تو آخرین نامه کی-بن-له را بیرون آورد و نگاهی در آن کرد و با رضایت بی کار خود رفت.

## اجتناب از کلمات بزرگ

متی به تو-فوا گفت: بهتر است به جای «تا ابد» بگویی «مدتی» و به جای «من می دانم» بگوئی «امیدوارم چنین باشد» به جای این که بگوئی «بی این و آن چیز زندگی غیر ممکن است» بگو «زندگیم سخت تر خواهد بود اگر این چیز و آن چیز نباشد» در این صورت مطمئن خواهی زیست و به دیگران هم اطمینان خواهی داد.

## خشم در مقابل ظلم

متی به لایی-تو گفت: تو در مقابل ظلم خشمگین نمی شوی. کسی که از دیدن ظلم به خشم نیاید نمی تواند هوادار درستکار نظام بزرگ باشد. خشمگین شدن در برابر ظلم، ورای محکوم کردن ظلم است و یا ترس از شرکت در اعمال آن. کسی که از ناروایی که به خود او گذشته برانگیخته نشود مشکل به جنگ می ایستد. کسی که نتواند از ناروایی که به دیگران وارد آمده خشمگین شود، نخواهد توانست برای نظام بزرگ بجنگد. و خشم نباید زود شعله ور شود و زود فروکش کند. بلکه خشمی باید دیرپا که بتواند حربه کاری خود را بیابد. می-بن-له و کامه در فشار خشم عمل نمی کردند. ولی خالی از خشم در مقابل

ظلم، هرگز قادر نمی بودند چنان عمل کنند که کردند.

## تو می خواهی راه مبارزه را بیاموزد ولی نشستن یاد می گیرد

تو نزد متی آمد و گفت: می خواهم در جنگ طبقات شرکت کنم. به من کار بیاموز. متی گفت: بنشین. تو نشست و پرسید: چطور باید مبارزه کرد؟ متی خندید و پرسید: راحت نشسته ای؟ تو با تعجب گفت: نمی فهمم؟ مگر چطور باید نشست؟ متی برایش توضیح داد. ولی تو با بی صبری گفت: من که نیامده ام نشستن یاد بگیرم. متی با حوصله گفت: می دانم، تو می خواهی مبارزه یاد بگیری ولی برای این کار باید جایت راحت باشد. چون مانسته ایم و نشسته می خواهیم یاد بگیریم. تو گفت: اگر انسان پیوسته به دنبال آن باشد که در راحت ترین وضع قرار گیرد و از اوضاع موجود بیشترین بهره را به دست آورد و خلاصه در پی درك لذت باشد، آن وقت چطور خواهد توانست بجنگد؟

متی گفت: اگر آدم در پی درك لذت نباشد و نخواهد بیشترین بهره را از اوضاع موجود به دست آورد و در بهترین حال قرار گیرد، پس برای چه مبارزه کند؟

## نظر متی در مرگ تو

پس از این که تو، شاگرد محبوب متی، در جنگهای داخلی کشته شد و علت آن هم این بود که اسلحه به دست جنگیده بود، هر چند که وظیفه دیگری داشت و وظایف دیگری هم در انتظارش بود، متی حاضر نشد او را مبارز خوبی بخواند. می گفت: موجبی نداشت که تو يك وظیفه

را با وظیفه دیگر عوض کند و دلیلی هم برای این کار نیاورد. او فکر می‌کرد جنگ فقط جایی است که تیراندازی می‌شود. او بیش از پنجاه مہ ر جلو خود را نمی‌دید و در واقع چون جوان شروری کشته شد.

## ترانه کین-یه برای خواهرش در جنگهای داخلی

خواهر کین-یه به جبهه رفته بود تا از جنگهای داخلی گزارشی تهیه کند. مدت‌ها گذشت و از او خبری نرسید و خود او هم نتوانست برای خواهرش بنویسد. در این حال ترانه زیر را ساخت:

رشته بی‌انتهای صحبت ما،  
چون صحبت دو سپیدار،  
صحبت سالهای سال،  
اینک خاموش شدست.  
حرفهایت را نمی‌شنوم و نمی‌بینم خطت را،  
و نه تو می‌شنوی حرف مرا.  
بگرفتم سرتو بردامن،  
شانه برموی تو آرام زدم.  
یاد دادم به تو رسم هنر جنگ و ستیز،  
یاد دادم که کتابها بخوانی و شناسی مردم،  
یاد دادم که بجنگی و بگیری آرام،  
ولی افسوس بسی حرف که ناگفته بماند.  
گاهها نیمه شبان، می‌شتابم از خواب  
پندهای عبث ناگفته، می‌فشارند گلو گاهم را.

## کین-یه از خواهوش می گفت:

دیدار پر محبت ما در فاصله نبردها بود.  
از پنجره قطارهای نظامی به هم سلام می گفتیم.  
در شهرهای تسخیر شده نامه‌ها در انتظارمان بود.  
در انتظار دشمنانم، پنهان در کلبه، می شنیدم صدای سبک‌پایش را  
او غذا و خیر می آورد.  
با شتاب در ایستگاه قطار از پیشرفت کارهایمان می گفتیم.  
گرد راهم هنوز بر لب بود بوسه می دادمش.  
دور ما هر چه بود در تغییر، دوستی ما به هم برجا.

## ترانه دوم کین-یه برای خواهوش

تورا فرستادم،  
تا به جنگهای بیگانه روی،  
تا بخوری غذاهای نا آشنا را با چنگالی عجیب،  
تا بیاندهی فکرای تازه را.  
من تو را به دانستن برانگیختم،  
و بر حذرت داشتم.  
من تو را نگاه داشتم،  
و رهایت کردم.  
وقتی تو بیرونی، پس من کجایم.  
و وقتی که باز می آئی،  
کیست که باز آمده است.



## کین-یه و خواهرش (۲)

کین-یه خود را همیشه در زمانی که خواهرش دور از او، در جنگ داخلی بود، در شمار بزدلان می‌آورد، به خاطر نگرانی‌اش از احوال او.

## کین-یه و خواهرش (۳)

کین-یه از بابت خواهرش که به جنگ‌های داخلی رفته بود مضطرب بود. برای این که زمان این نگرانی را کوتاه کند، خواهش کرد که بعد از مدت مقرر و با کشتی معینی باز گردد. بعد از این که نیامد به او نوشت: بارها از تو خواسته بودم که به من نگوئی: تو را دوست دارم بلکه بگوئی: با تو خوشم: نگوئی که به من انکاء کن بلکه بگوئی: تا اندازه معینی می‌توانی روی من حساب کنی؛ نگوئی: تو همه چیز من هستی بلکه بگوئی: وجودت برایم عزیز است. چه بد بود که یکبار به خطا گمان کردم که تو یکسره به من بی وفا شده‌ای، چه طبق آن گمان می‌کردم که می‌توانم کاملاً به تو انکاء داشته باشم.

## کین-یه و خواهرش

بالاخره کین-یه نامه‌ای از خواهرش گرفت که در آن نوشته بود در روز معینی خواهد آمد. کین-یه به آن طرف جزیره رفت تا او را بیاورد. پس از این که او نیامد و از بعضی نشانه‌ها معلوم بود که وقت نوشتن قصد آمدن نداشته، کین-یه این شعر را نوشت:

اگر سنگ گفت به زمین خواهد افتاد،

اگر به هوایش اندازی،

باور کن.  
اگر آب گفت تر خواهی شد،  
اگر در آن فرو روی،  
باور کن.  
اگر خواهرت نوشت که خواهد آمد،  
باور نکن، این جا،  
نیروی طبیعت در کار نیست.

### شعر دوم کین-یه در باره خواهرش

هر بار که در سراسر این سالها،  
پس از مدت‌ها دوری به خانه او می‌آمدم،  
چنین بود که گوئی در انتظارم بوده‌اند.  
مثل این که صندلی را و قوری چای را بر آتش،  
آماده گذاشته‌اند.  
خندان بر ایام می‌گفت از مهملاتی که روی داده بود،  
حماقت‌های خودش را و حتی، حماقت‌های مرا.  
و من همیشه، در انتظار گاه‌های سبکش بودم  
که به در نزدیک می‌شد،  
آماده، تا با ظهورش در درگاه،  
همه کارم را کنار بگذارم.  
آنچه بر ما گذشته بود،  
در شمار وقایع تاریخی می‌آوردیم.  
از آن هشت شب می‌گفتیم و از بازگشت از اسپانیا،  
و از سفری که با فورد کردیم،

و از آوردن آن قالی.

## سایه کین-یه

لایی-تو تعریف می کرد: وقتی کین-یه به جبهه شرق رفت، می-ترسیدم که مبادا یکسره از من جدا شود. اما او سایه اش را پیش من گذاشت تا همراه من باشد. و من بسیار راضی بودم، چه می دانستم، کین-یه به یاد من است. ولی رفتار سایه عجیب بود. مثلاً سایه به دنبال من از هر درگاهی تو نمی آمد و به هر خانه ای وارد نمی شد. جلو و بعضی درها می ایستاد و منتظر می ماند. در این حال تا وقتی که من در منزل می ماندم هرگز نمی نشست. این وضع و این که او در حال انتظار به ابرها نگاه می انداخت، نگرانم می کرد. زیرا چنین می نمود که ممکن است او هم به راه خود برود. باز که از در بیرون می آمدم، از نو به دنبالم می-آمد. ولی گاه پنداری که به سختی مرا باز می شناسد. گویی در تردید بود که این من هستم. همیشه، من از جلو نمی رفتم. گاهی هم او جلو می رفت. ولی اگر من عقب می ماندم یا نمی خواستم همراه شوم، همیشه منتظر می شد. مدتی گذشت تا فهمیدم، برای نزدیک بودن باید دو نفر باشم. وقتی خودم را از کین-یه دور می کردم یا احتیاجی به او نداشتم یا او را از خود بی نیاز می دیدم، دور از او بودم نه نزدیک او.

## مشکل کین-یه در نامه نویسی

کین-یه می پرسید: دیگر چطور می توانم به لایی-تو نامه بنویسم. وقتی او به من می نویسد آدامس می جود و من وقت نوشتن می لرزم. من می دانم که حق با من نبوده ولی او می نویسد که حق با او بوده است.

من اندوهگینم که چیز با ارزشی خراب شده است و او توضیح می‌دهد که چطور خراب شده. آن وقتها که به او می‌نوشتم می‌توانستم سرد و آرام باشم، اینک می‌بایست آتشی شوم. عادت داشتم که هر وقت به او می‌نویسم چنین باشد که گوئی بـه عاشقی می‌نویسم. عشاق انسانهای بزرگی هستند.

## ارزش لایی-تو

لایی-تو خود را حقیر می‌پنداشت چون که اثر بزرگی به وجود نیآورده بود. نه در کار هنرپیشگی و نه در کار شعر توانائی چشم‌گیری نشان داده بود. این که در صحبت او شعرها گفته شده بود و آدمهای خوب در جوار او رفتاری بهتر از معمول پیش می‌گرفتند، بـه نظرش بی‌اهمیت می‌آمد. متی به او گفت: درست است که تو هنوز کالائی عرضه نکرده‌ای ولی این خاصیت و ارزش تو را نفی نمی‌کند. خوبی تو به این طریق ثابت می‌شود که از آن بهره می‌گیرند و این خود ستایش است. در این معنی فضیلت سبب در این است که می‌خورندش.

## پایان کار متی

متی برای شاگردانش بهترین دوست بود. گاه در روز يك ساعت به کلاس می‌آمد و گاه شش ساعت و یا حتی فقط چند دقیقه. اما، شاگردها می‌دانستند که همیشه مطلب تازه‌ای با خود دارد. متی اغلب می‌خندید به جمله‌های غلط بسیاری که در شمار ضرب‌المثل‌ها می‌آوردند، مثلاً به این که عقل سالم فقط در بدن سالم است. لطف بی‌حد استاد در این نمایان می‌شد که کمترین رنج شاگردی برایش آنقدر ناچیز نبود که از آن نپرسد

و راه به چاره‌ای نشان ندهد. و هیچ غصه‌ای به نظرش آنقدر کم اهمیت نمی‌آمد که بی‌درنگ هلت آن را پیدا نکند.

چنین بود که شاگردان او را همه جا ارجمند می‌داشتند. زیرا اینها به کمک او به حد اعلائی کمال خود می‌رسیدند. اگر هم متی نزد آنها نبود می‌دانستند که همیشه در وقت لازم به او دست رسی دارند.

اما یک روز صبح مرد بیگانه‌ای به جمع آنها در آمد که هنوز در قیافه و صدا به استاد قدیم‌شان شبیه بود ولی حرکات و کلام دیگری داشت. چون بی‌درنگ و صمیمانه این نکته را به او گفتند - همان‌طور که به آنها آموخته بود - ناخرسند روی از آنها برگرفت. متی از آن پس باز هر روز به کلاس می‌آمد، ولی آن‌طور که گوئی می‌خواهد برنامه لازم ولی مزاحمی را به هر ترتیب اجراء کند. و شاگردها متوجه شدند که او به هربهانه‌ای دست می‌زند تا بی‌درنگ پی‌کار خود برود. ابتداء بعضی شاگردها پنداشتند که استادکاری دارد که او را تماماً به خود مشغول کرده. ولی چند هفته‌ای که گذشت متی گفت: دیگر ما حرفی با هم نداریم. شاگردان از این گفته وحشت کردند. متی متوجه نشد و نیز ندید که یکی از شاگردان دستش را به گردن آویخته که صبح آن روز تکه الواری روی آن افتاده بود. و باز بی‌درنگ پی‌کار خود رفت و شاگردان را موظف کرد قطعه‌های قدیمی او را با صدای بلند بخوانند و بحث کنند. اما اگر کسی تغییر و اصلاحی را در جمله‌ها پیشنهاد می‌کرد می‌گفت که به کارهای کامل او خورده می‌گیرند. و باز با بدخواهی اعلام کرد که دیگر حرفی با آنها ندارد. و شاگردان هم دیگر کاری با او نداشتند. متی علاقه‌ای به آن چه شاگردها می‌کردند نداشت و نمی‌خواست آن چه را که می‌گویند بشنود و گرفتاری‌هایشان در او بی‌اثر بود. ولی هنوز وادارشان می‌کرد چند ساعتی در روز به کلاس قدیم بیایند؛ با این تفاوت که او خود دیگر نمی‌آمد.

آن سان رو به پایان می‌رفت که مردم شهر ما از متی خواستند یکی از شاگردانش را نزد آنها بفرستد. متی شاگردان را در کلاس دید که از چیزهایی صحبت می‌کردند که برای او بی‌تفاوت بود، با کلامی نا آشنا. چند دقیقه بعد، بی‌آن‌که علت آمدنش را گفته باشد، خشمگین فریاد کشید که هیچ يك از آنها لیاقت ندارد. آنگاه یکی از شاگردان تمثیل زیر را از کتابی قدیمی خواند:

«نماینده‌ای از شهر سون<sup>۲</sup> به استان کوان<sup>۳</sup> آمد. وقت برداشت محصول بود. در کنار گندمزارهای پر بار موج تکه زمین بزرگ نکاشته. ای دید که می‌دانست خاکی حاصلخیز دارد. نماینده نزد دهقان رفت و او را به درخانه صدا زد و گفت: بیا گندمهایت را درو کن، خوشه‌ها زیر بار دانه‌های سنگین خم شده در حالی که کارگران شهر سون نان ندارند. اما همسایه‌ها گفتند: چطور ممکن است در مزرعه‌ای که او در بهار نکاشته گندمی رسیده باشد؟

چند لحظه‌ای سکوت بود. سپس استاد با تحقیر به ناشناسی که اخیراً اغلب همراه او بود گفت: اینها عوض شده‌اند. و ناشناس نگاهی تحقیرآمیزتر از نگاه متی به آنها انداخت. هنوز شاگردان نا امید نشده بودند. ولی متی کتاب را از دست آن شاگرد کشید و به زمین انداخت و بی‌درنگ بیرون رفت. بعضی از شاگردها به گریه افتادند. ولی بعد، همگی کلاس را ترك کردند و درس را قفل زدند.



انتشارات تیر

تهران ، میدان کندی ، ابتدای خیابان لاج

قیمت : ۱۰۰ ریال